



۷۰- بیت «سوزد جان من یک‌باره در تاب / که امیدت زندگه‌گه بر او آب» با کدام بیت زیر تناسب مفهومی ندارد؟

(۱) پیش از این دیده به امید وصالی می‌خفت / باز چندی‌ست که در خواب ترفتم ز خیال

(۲) زنده می‌کرد مرا دم به دم امید وصال / ورنه دور از نظرت کشته‌ی هجران بودم

(۳) جان بود ز هجر تو مهبای هزیمت / این بود که ناگاه ز وصلت خبر آمد

(۴) از درد هجر جانا جانم همی برآید / ای جان تو برنیایی، باشد که دلبر آید



پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عاشقانه)

۱- مفهوم بیت متن تست را که می‌دانیم: **حال عاشق را تنها عاشق می‌داند و بس** (مفهوم ۹)^۱؛ پس این مفهوم، محور پاسخ‌گویی به این تست است و حالا باید ببینیم که در کدام یک از گزینه‌ها این مفهوم نیامده است. درست است، **گزینه‌ی دوم**.

مفهوم **گزینه‌ی دوم**: بی‌توجهی معشوق به عاشق

۲- در متن این تست، بیت یا عبارتی نیامده است تا به کمک آن، محور پاسخ‌گویی به تست مشخص شود، پس باید دو بیت آشنا یا ساده‌تر را انتخاب کنیم و آن دو را با هم بسنجیم؛ مثلاً بیابید بیت دوم- که بیت آشنایی‌ست- و بیت سوم را انتخاب کنیم؛ خوب، آیا معنا و مفهوم این دو بیت با هم تناسب دارد؟ مطمئناً نه؛ معنای بیت سوم حدوداً مخالف بیت دوم است زیرا شاعر در بیت سوم می‌گوید که «انصاف دهید، کار غیرممکنی‌ست که از دور به او نگاه کنید و به همین بسنده کنید و برای رسیدن به او سعی نکنید؛ درواقع شاعر در این جا عاشقی‌ست بی‌صبر و قرار»، اما در بیت دوم، شاعر به نگاه دورادوری (مفهوم ۴۳) راضی است؛ حالا باید ببینیم که بیت‌های اول و چهارم با کدام یک از این دو بیت تناسب دارند و با یک نگاه مشخص می‌شود که با بیت دوم پس پاسخ ما **گزینه‌ی سوم** است.

۳- در مصراع اول، باید «در گریز» را «در گریز» بخوانیم. حالا مفهوم بیت هم برایمان آشناست: **اسیر عشق در پی رهایی نیست** (مفهوم ۸). خوب، این مفهوم در کدام بیت‌ها دیده می‌شود؟ در بیت‌های اول و سوم که این مفهوم آشکار است پس باید بیت‌های دوم و چهارم را کمی دقیق‌تر بررسی کنیم.

بله، معنای بیت دوم کمی متفاوت است: کسی که ما اسیر عشق او هستیم، ما را به سوی خود می‌کشد.

مفهوم بیت دوم: اختیار عاشق در دست خودش نیست. (از دید عرفا، این اراده‌ی خداوند است که انسان مشتاق او باشد و به سوی او حرکت کند.)

معنای بیت چهارم: اسیر عشق او در پی آسایش و راحتی نیست. مرغ دل ما کشته‌ی عشق اوست و داشتن بال و پر برای او سودی ندارد زیرا دیگر توان پریدن و رهیدن ندارد.

می‌بینید که معنای بیت چهارم نیز با مفهوم بیت صورت تست هماهنگی دارد اما بیت دوم نه ← **گزینه‌ی دوم**

۱- در کنار هر مفهوم رایجی، شماره‌ی آن را هم آورده‌ام تا هر جا که لازم باشد بتوانید برگردید و دوباره آن مفهوم را مطالعه کنید.



۴- باید دو بیت را که به نظرتان ساده‌تر می‌آید، انتخاب کنید و مفهوم آن دو را با هم مقایسه کنید. مثلاً بیت‌های دوم و سوم؛ خب آیا مفهوم رایج و مشترکی بین این دو بیت پیدا می‌کنید؟ درست است: **بسیاری عاشقان یار** (مفهوم ۴۲)؛ پس محور تست پیدا شد و حالا باید ببینید که این مفهوم در کدام یک از دو بیت باقی مانده دیده می‌شود.

بله، در بیت اول؛ معنای بیت اول: از قضا راهم به کوی یاری افتاده‌است که بسیاری چون من در مسیر رسیدن به او کشته شده‌اند. (یار من کشته و مرده بسیار دارد!) مفهوم بیت چهارم: در مسیر عشق تو از هیچ سختی و خطری نمی‌هراسم (صبر و استقامت در راه عشق، مفهوم ۲۳) ← باید **گزینه‌ی چهارم** را انتخاب کنیم.

۵- باز هم باید دو بیت را که به نظرتان ساده‌تر می‌آید انتخاب کنید؛ مثلاً بیت‌های دوم و چهارم؛ مفهوم مشترک این دو بیت هم آشکار است: **جاودانگی عاشقان** (مفهوم ۵) خُب، این مفهوم در کدام یک از بیت‌های باقی مانده، دیده می‌شود؟ بله، بیت اول؛ معنای بیت اول: کشته شدن در راه عشق همچون آب حیات است، پس عاشق هرگز نمی‌میرد.

معنای بیت سوم: اگر بر سر مزار عاشقان بگذری، به آن‌ها زندگی دوباره خواهی بخشید؛ قبول دارید که این بیت خیلی به جاودانگی عاشقان اشاره ندارد و بیش‌تر می‌خواهد بگوید که معشوق، روح و روان عاشق است ← آفرین به شما که **گزینه‌ی سوم** را انتخاب کرده‌اید.

مطمئنم که دیگر روش پاسخ گفتن به تست‌های تناسب مفهومی و قرابت معنایی برایتان جاافتاده‌است؛ نکته‌ی مهم این است که اولاً به معنای عمیق و مفهوم بیت‌ها توجه داشته باشیم؛ دیگر این‌که بیش‌تر ذهنمان به دنبال مفاهیم رایج و آشنا بگردد و سوم این‌که در تست‌هایی که در متن آن‌ها بیت یا عبارتی نیامده‌است خودمان را درگیر هر چهار بیت نکنیم بلکه ابتدا با دو بیت ساده‌تر کار را شروع کنیم. راستی در تست‌های کنکور سراسری تفاوت خاصی بین سه اصطلاح معنا، مفهوم و مضمون در نظر گرفته نمی‌شود؛ یعنی تناسب و نزدیکی معنا مساوی تناسب و نزدیکی مفهوم یا مضمون به حساب می‌آید! خُب ببینیم با بقیه‌ی تست‌ها چه می‌کنید؟

۶- **مفهوم محوری تست: عشق پنهان کردنی نیست** (مفهوم ۱۴)؛ روشن است که این مفهوم در **گزینه‌ی چهارم** دیده نمی‌شود.

معنای بیت سوم: (شعر از امیرخسرو دهلوی است.) شاعر می‌گوید که آتش عشقت دل مرا که چون پرده‌ای راز عشق را پوشانده بود، سوزاند و راز بر همه آشکار شد.

۱- البته می‌توان تفاوت‌های معناداری نیز بین این سه اصطلاح در نظر گرفت؛ اما برای هماهنگی با شیوه‌ی طرح تست در کنکور سراسری، در تست‌های این کتاب، از توجه به این تفاوت‌ها صرف‌نظر شده‌است.



۷- مفهوم بیت چهارم را که می‌دانید: **عیب‌پوشی عاشقانه** (مفهوم ۳۷): این مفهوم در بیت‌های دوم و سوم هم دیده می‌شود ← **گزینه‌ی اول**

معنای **گزینه‌ی اول**: شعر از اوحدی مراغه‌ای است که با خود می‌گوید: من در برابر یارم همچون گدایی هستم در برابر شاهی؛ اما کسی نمی‌تواند به گدا خرده بگیرد که چرا به شاه نگاه می‌کند (← دیدن روی زیبا عیب نیست، مفهوم ۴۴).

۸- **مفهوم محوری‌تست: زندگی واقعی در عاشق بودن است** (مفهوم ۱).

مفهوم **بیت اول**: کسی که خواب بودنش بهتر است تا بیدار بودنش، (انسان فتنه‌انگیز و ستمگر) همان بهتر که بمیرد. (سرزنش ستمگری)

معنای **بیت دوم**: کسی که در سینه‌اش رازی پنهان نباشد (عاشق کسی نباشد)، فقط شبیه زندگان است ولی در واقع زنده نیست ← **گزینه‌ی دوم**

معنای **بیت سوم**: کار مغان و دوره‌ی می‌پرستان هرگز به پایان نمی‌رسد زیرا درختان انگور (تاک) همیشه لبریز از باده خواهند بود.

مفهوم **بیت چهارم**: ۱- درمان‌ناپذیری درد عشق (مفهوم ۷) ۲- تسلیم و رضایت عاشق (مفهوم ۲۷)

۹- **مفهوم محوری‌تست: تنها حقیقت جهان، عشق به خداست** (مفهوم ۲): روشن است که این مفهوم در بیت‌های دوم تا چهارم دیده می‌شود ← **گزینه‌ی اول**

مفهوم **گزینه‌ی اول**: روی سخن شاعر با زاهد متعصب و مغرور است که فکر می‌کند تنها راه رسیدن به خدا، همان است که او می‌پندارد. («پندار» در مصراع دوم ابتدا به معنای «غرور» است و سپس «خیال باطل».)

۱۰- **خب با خواندن بیت‌های اول تا سوم کدام مفهوم رایج به ذهنتان خطور می‌کند؟**
بله، **مستی عشق**؛ اما در **گزینه‌ی چهارم** مستقیماً به این اشاره‌ای نشده‌است.

معنای **بیت چهارم**: ما اجازه‌ی نابود کردن غم را داریم اما غم اجازه ندارد که ما را از پا درآورد؛ هر غمی که بخواهد به سراغ ما بیاید نابود می‌شود (سرخوشی و خوش‌باشی)^۱

۱۱- **گزینه‌ی اول**، بر بسیاری هجران و دوری تأکید دارد نه پایان‌ناپذیری راه عشق، اما در سه گزینه‌ی دیگر پایان‌ناپذیری عشق بیان شده‌است.

معنای **بیت دوم**: نهایت این راه را- که در همان ابتدایش بیش‌تر از صد هزار مرحله وجود دارد- نمی‌توان تصور کرد. (توجه به «را»ی جانشین کسره، استفهام انکاری و جابه‌جایی ضمیر پیوسته برای معنادردن این بیت لازم بود.)

۱- با این مفهوم در بخش بعدی آشنا می‌شویم.



معنای بیت سوم: در دریای بی‌کرانه‌ی عشقِ او کسی سلامت می‌ماند که در پی رسیدن به کنار و ساحل نباشد.
 ۱۲- (امیدوارم به کلمه‌ی «تقابل» در متن سؤال دقت کرده باشید.) در بیت‌های اول، دوم و چهارم، این معشوق است که عاشق را در پی خود می‌کشد اما در **گزینه‌ی چهارم** عاشق خود به عمد اسیر کمند معشوق شده است. (مفهوم ۸)

۱۳- **مفهوم محوری تست: شوق و اشتیاق عاشق حتی با رسیدن به معشوق کم نمی‌شود.** (مفهوم ۶)
 معنای بیت دوم: کسی که دیروز به من پند می‌داد که از عشق تو دل بکنم، امروز به‌خاطر گفته‌هایش از من عذر خواست زیرا تو را دید و او نیز گرفتار عشق تو شد! (کسی از عشق یار در امان نیست، مفهوم ۴۱)
 ← **گزینه‌ی دوم**

۱۴- **مفهوم محوری تست: عشق آموختنی نیست** (مفهوم ۱۰) و با عقل نمی‌توان از رازهای عشق آگاه شد.
 معنا و مفهوم بیت اول: عقل گنجایش درک عشق را ندارد؛ باید از هرکسی درخور تحمل و توانش انتظار داشت.
 معنا و مفهوم بیت دوم: دفتر و درس و مدرسه و مدرّسِ عاشقان، زیبایی یار است (پس عاشقان را با درس و مدرسه کاری نیست).
 معنا و مفهوم بیت چهارم: عقل با آن همه عظمت، شاگرد عشق است؛ می‌بینیم که در این‌جا به برتری عشق بر عقل اشاره شده است نه ناتوانی عقل در فهم عشق ← **گزینه‌ی چهارم**

۱۵- **مفهوم محوری تست: وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق** (مفهوم ۲۵) که از بیت‌های دوم و چهارم به‌روشنی برمی‌آید.
 معنای بیت سوم: بر همه معین و مشخص است که این خیال خامی است که بلبلان (عاشقان) از گل‌ها چشم وفاداری داشته‌باشند.

مفهوم بیت اول: آن‌قدر تو را دوست دارم که حتی اگر تو بتوانی دوری از مرا تحمل کنی من نمی‌توانم؛ پس من تو را بیش‌تر دوست دارم تا تو مرا (اما نه این‌که تو بی‌وفایی و من باوفا) ← **گزینه‌ی اول**

۱۶- **مفهوم محوری تست: شرح غم عشق پایانی ندارد** (مفهوم ۱۳).
 مفهوم گزینه‌ی سوم: عشق بیان‌کردنی نیست (مفهوم ۱۲) ← انتخاب **گزینه‌ی سوم** نشانه‌ی دقت شماس است!

۱۷- معنای بیت اول: شوق و اشتیاق عشق با آسایش و قرار سازگار نیست. هم‌چنان‌که برای فرهاد مهم نبود که آیا کار فرمایش - یعنی خسرو که از فرهاد خواسته‌بود تا به‌خاطر شیرین در کوه بیستون راهی باز کند - در مورد دستور خود جدی است یا نه. (فرهاد چه خسرو می‌خواست چه نمی‌خواست، آرام و قرار نداشت و نمی‌توانست از کندن کوه بازبایستد).

معنای بیت دوم: آرزوی رسیدن به یار همچون خاری‌ست در پیراهن عاشق که امکان آسایش و خواب را از او می‌گیرد.



معنای بیت سوم: آن یاری که در کنار من آرام نمی‌گیرد و نمی‌ماند، چهره‌ی تابانش به شب هجران ما پایان بخشید.
معنای بیت چهارم: هرگز خواب به چشمان عاشق نمی‌آید زیرا چشمان او پر از اشک است و خانه‌ای که پر آب باشد دیگر جای خواب نیست!
پس مفهوم محوری این تست، جمع نشدن عشق و آسودگی (مفهوم ۱۷) است که در گزینه‌ی سوم دیده نمی‌شود.

۱۸- مفهوم محوری تست: امیدواری عاشق (مفهوم ۲۴)

معنای بیت دوم: حافظا، فکرکردن به زلف خمیده‌ی یار، تو را وسوسه و شوق رسیدن به او را در دلت زنده می‌کند، اما مراقب باش که دل به کاری غیرممکن نبندی که هیچ بخت و اقبالی در آن نداری ← گزینه‌ی دوم

۱۹- مفهوم محوری تست: عاشق در پی خواسته‌های خود نیست. (مفهوم ۲۶)

مفهوم بیت اول: جمع نشدن عشق و آسودگی (مفهوم ۱۷) ← گزینه‌ی اول

۲۰- مفهوم محوری تست: هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (مفهوم ۲۸).

معنا و مفهوم بیت دوم: این که ما مست و باده‌گساریم یا اهل بهشت و امیدوار به نوشیدن شراب بهشتی، خواست و اراده‌ی خداست نه میل و اختیار ما (گناهکاری و پرهیزگاری به دست خداست). ← انتخاب گزینه‌ی دوم کاری سخت (و البته تحسین برانگیز) بود!

۲۱- مفهوم محوری تست: غم‌پرستی (مفهوم ۳۲)؛ اما در گزینه‌ی چهارم شاعر دیگر از تلخی غم و بدبختی عشق خسته شده است؛ معنای بیت: تا کی دل من باید غم عشق را همچون شکر شیرین بداند و سر بر خاک داشتن را سروسامان بپندارد؟

۲۲- مفهوم محوری تست: مهربانی‌های بی‌رحمانه (مفهوم ۳۳) که در گزینه‌ی اول دیده نمی‌شود.

معنای بیت اول: هر کسی که بیش‌تر به فکر دفع و چاره‌ی بلا باشد، بیش‌تر دچار بلا می‌شود، هم‌چنان‌که سیل بیش‌تر از همه به پل - که در واقع چاره‌ای است در برابر سیل - آسیب می‌رساند؛ این بیت کلیم کاشانی یادآور بیت معروفی است از حافظ که می‌گوید:

گفت آسان‌گیر بر خود کارها، کز روی طبع / سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

۲۳- مفهوم بیت اول: امیدواری در راه عشق ← گزینه‌ی اول («پاکبازی» در مفهوم ۳۴ آمده است).

(در مصراع اول این بیت، بعد از کدام کلمه باید درنگ کرد؟ این جا «چشم‌باخته» یک واژه‌ی مرکب است؟ یا این‌که بین «چشم» و «باخته» باید کسره بیاید؟^۱)

۱- پاسخ: یعقوب، چشم‌باخته را یافت عاقبت (عاقبت یعقوب چشمی را که در غم فرزندش از دست داده بود، به دست آورد و دوباره بینا شد).



۲۴- مفهوم محوری تست: جان فشانی عاشق (مفهوم ۳۵)

معنای بیت دوم: هیچ‌کس نمی‌خواهد تو را انکار کند مگر ناروایان و دشمنان حقیقت ← گزینه‌ی دوم

۲۵- مفهوم محوری تست: فروتنی عاشقانه (مفهوم ۳۶)

معنای بیت سوم: اگر می‌خواهی عاشق باشی باید خود را دست‌کم بگیری و فروتنی به خرج دهی و گرنه بهتر است که سرت را به سلامت بگیری و پی کارهای دیگر بروی!

مفهوم بیت چهارم: عشق از همان ابتدا با ملایمت و عافیت همراه نیست پس هر که تاب و تحمل سختی‌های خونبار عشق را ندارد آگاه باشد و همین حالا بگریزد! ← گزینه‌ی چهارم

۲۶- مفهوم محوری تست: آن^۱ (مفهوم ۳۸)

معنای بیت چهارم: کسی که مدعی عشق است اما غم عشق تو را تحمل نکرده است، هرگز به شادی لحظه‌ی وصال نخواهد رسید ← گزینه‌ی چهارم

۲۷- مفهوم محوری تست: محو تماشای یار (مفهوم ۴۶)

مفهوم بیت سوم: خدا تنها در چشم عارفان پاک‌دل جلوه می‌کند (ماه‌پاره: خیلی زیبا) ← گزینه‌ی سوم

۲۸- مفهوم محوری تست: زبان نگاه (مفهوم ۴۵)

معنای بیت اول: یار بهانه‌جویی مرا از حال‌وروز چشم‌گریانم - که از آن جویبار اشک روان است - باخبر کنید (تا شاید دلش به حال من بسوزد و قهر و ترش‌رویی را کنار بگذارد و نزد من بازگردد) ← انتخاب گزینه‌ی اول نشانه‌ی توانایی شما در دریافت معنای شعر است. (و حالا لطفاً، جناس تام این بیت را پیدا کنید.)

۲۹- مفهوم محوری تست: تأثیر آه و درامان نبودن ظالم از اشک و آه و نفرین مظلوم (مفهوم ۴۸)

معنا و مفهوم بیت اول: بی‌توجهی معشوق به عاشق و فریادهای او ← گزینه‌ی اول

معنای بیت دوم: مرد شمشیرزن (مرد جنگجو، دشمن) می‌تواند ویرانی به وجود بیاورد ولی نه به اندازه‌ی آه دل‌پیرزن ستم‌کشیده که می‌تواند دنیا را بر سر ظالم خراب کند.

۳۰- در بیت متن تست، شاعر ادعا می‌کند که گریه‌ی من می‌تواند همچون بارانی زمین را گل‌آلود کند و شترها را از رفتن بازدارد. در گزینه‌ی سوم نیز شاعر نگران این است که سیلاب اشک او کاروان را با خود ببرد (و مطمئناً در هر دو مورد علت جاری شدن این همه اشک از چشم عاشق، بودن معشوق در جمع کاروانیان است). البته در بیت اول هم شاعر در اشک و خونی که از دیده می‌بارد اغراق کرده است اما علتش حرکت کاروان

۱- منظور از «خط زنگاری» در گزینه‌ی اول، حاشیه‌ی ملایم سبزرنگ یا تیره‌رنگی است که از رویدن موهای ظریف و ریز بر صورت پیدا می‌شود (همان سبزشدن پشت لب!) که مورد توجه شدید شاعران قدیم ما بوده است!



نیست، پس **گزینه‌ی سوم** از نظر مضمون به بیت متن تست نزدیک‌تر است.

معنای بیت اول: نمی‌دانم که کاروان اشک چگونه توانست از چشم من که اقیانوسی ست پر از خون، بگذرد و بر سر مژه‌هایم جای گیرد!

۳۱- معنای بیت دوم: این‌که بر مزار فرهاد روییده‌است به نظر گل لاله می‌آید اما درواقع اشک خونین سنگ است که او نیز با آن گوش سنگینش، فریادهای دردآلود فرهاد را شنید و در غم او خون گریه کرد! اما در بیت‌های دیگر از خون عاشق گل می‌روید (مفهوم ۴۹) ← انتخاب **گزینه‌ی دوم** نشانه‌ی دقت شماس!

۳۲- مفهوم محوری تست: نصیحت‌ناپذیری عاشق (مفهوم ۱۶)

معنای بیت اول: من وظیفه‌ی پیغام‌رسانی و رسالت خود را انجام می‌دهم و سخن حق را به تو می‌گویم؛ حال تو خود می‌دانی که سخنم را به‌کار بندی یا از آن روی درهم بکشی ← **گزینه‌ی اول** هیچ ارتباطی با عالم عشق ندارد و یک بیت تعلیمی است. (در بیت آخر که سروده‌ی «جامی» است، «عیب کسان» یعنی «عیب‌جویی دیگران».)

۳۳- مفهوم محوری تست: وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق (مفهوم ۲۵)

معنای بیت چهارم: مهر و وفاداری عاشقانی چون ماست که دیگر در عالم یافت نمی‌شود، وگرنه معشوق سروبالای گل‌رخسار در دنیا کم نیست! (این هم به خاطر دل‌عاشقان ناراضی عاصی ازفودرائی!) پس باید **گزینه‌ی چهارم** را انتخاب کنیم.

۳۴- مفهوم محوری تست: جمع نشدن عشق و شکیبایی (مفهوم ۲۰)

معنای بیت اول: ای کسی که می‌گویی می‌توانی در عشق زیارویان شکیبا باشی، صبر کن تا مدتی از عاشق شدنت بگذرد (تا ببینی که دیگر توان صبوری نداری؛ هنوز تازه‌کاری!)
معنای بیت سوم: از من توقع نداشته‌باش بر نبودن او صبر و تحمل داشته‌باشم چون حتی در کنار او هم قرار و آرامش ندارم (و آتش عشقم فروکش نمی‌کند).
معنای بیت چهارم: ما دیگر نمی‌گوییم که صبر تلخ است؛ زیرا میوه و نتیجه‌ی آن بسیار شیرین بود ← **گزینه‌ی چهارم**

۳۵- مفهوم محوری تست: جاودانگی عاشقان (مفهوم ۵) که مطمئناً این مفهوم در **گزینه‌ی دوم** دیده‌نمی‌شود.

۳۶- مفهوم محوری تست: مستی عشق (مفهوم ۴)

۱- صبر دراصل نام گیاهی است که از آن دارویی تلخ به‌دست می‌آید. (در بیت دوم «برگ» به معنای توشه یا امکان و «پایاب» به معنی تاب و توان است.)



معنای بیت اول: من سرمست و مدهوشِ عشق توام؛ پس به خُم می بگویند که به دنبال کار خودش برود (که من دیگر به او نیازی ندارم) ← گزینه‌ی اول

معنای بیت چهارم: به صوفی ما که ادعا می‌کند تنها با دعا و ورد سحرگاه به حال مستی می‌رسد، نگاه کن؛ معلوم نیست حالا که سرش‌ب است از چه مست شده است!

۳۷- مفهوم محوری تست: رهایی‌ناپذیری عشق (مفهوم ۷)

مفهوم بیت دوم: عاشق شدن باعث می‌شود که دیگر غم روزگار را نخوری ← گزینه‌ی دوم

۳۸- مفهوم محوری تست: کسی به حقیقت عشق یا سخن عاشق پی‌نمی‌برد.

مفهوم بیت اول: دل نمی‌تواند راز عشق را پنهان کند (عشق پنهان‌کردنی نیست) ← گزینه‌ی اول

۳۹- مفهوم محوری تست: زندگی واقعی در عاشق بودن است. (مفهوم ۱)

معنای بیت چهارم: ای پادشاهِ زیبارویان، از عشق تو دست نمی‌کشم حتی اگر در این راه جانم را ببازم ← گزینه‌ی چهارم

۴۰- مفهوم محوری تست: عاشق به پای خود به دام عشق می‌آید (مفهوم ۸) ← گزینه‌ی سوم

(به واژه‌ی «تضاد» در متن تست توجه کردید؟^۱)

۴۱- مفهوم محوری تست: آتش عشق با رسیدن به معشوق فروکش نمی‌کند (مفهوم ۶).

معنای بیت دوم: همچنان‌که تشنه‌ی در بیابان مانده، شاید آرزو کند که به آب برسد حتی اگر در آن غرق شود، سر من هم از خدا می‌خواهد که از گردن جدا شود اما به زیر پای معشوق بیفتد (عاشق حاضر است در راه رسیدن به یار جان خود را از دست بدهد) ← گزینه‌ی دوم

۴۲- مفهوم محوری تست: حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس (مفهوم ۹)

معنای گزینه‌ی اول: شب هجران عاشقان چه شب دراز و دیرآهنگی است اما ای یار خورشیدروی من اگر تو از در آبی، شب من به صبح بدل خواهد شد! ← گزینه‌ی اول

۴۳- مفهوم محوری تست: راه و رسم عاشقان با همگان تفاوت دارد. (مفهوم ۱۱) ← گزینه‌ی اول

معنای بیت دوم: اگر مستی و عاشقی از دید مردم عیب است، بگذار باشد؛ این عیب در وجود من قدیمی و ازلی است و هرگز از من دور نمی‌شود. (می‌بینیم که در مصراع اول این بیت، به مفهوم محوری تست، اشاره شده است.)

۱- توجه به متن تست و واژه‌های کلیدی آن، هنر و مهارتی‌ست که باید آن را در خودتان پرورش دهید و گرنه با وجود چندین هنر و آراسته بودن به گوهرهای دانش، به جرم بی‌دقتی مجازاتان می‌کنند!



- ۴۴- مفهوم محوری تست: عیب‌پوشی عاشقانه (مفهوم ۳۷)
مفهوم بیت سوم: کسی از عشق یار درامان نیست (مفهوم ۴۱) ← گزینه‌ی سوم
- ۴۵- مفهوم محوری تست: جمع نشدن عشق و آسودگی (مفهوم ۱۷)
مفهوم بیت دوم: لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق (مفهوم ۲۱) ← گزینه‌ی دوم
- ۴۶- مفهوم محوری تست: بی‌خوابی عاشق (مفهوم ۱۸)
معنای بیت اول: در خواب صبحگاهی کرشمه و جلوه‌ای از زیبایی تو را به خواب می‌دیدم؛ آفرین بر خوابی که بهتر از بیداری است! ← گزینه‌ی اول
(در کدام یک از این چهار بیت، اگر مصراع‌ها را جابه‌جا کنیم، معنای بیت راحت‌تر مشخص می‌شود؟)
(«به» در ابتدای مصراع دوم بیت سوم چه معنایی دارد؟^۱)
- ۴۷- مفهوم محوری تست: جمع نشدن عشق و شکیبایی (مفهوم ۲۰) ← گزینه‌ی چهارم
- ۴۸- مفهوم محوری تست: عاشق در پی خواسته‌های خود نیست (مفهوم ۲۶).
معنای بیت اول: اگر غم عشق در دل جای بگیرد، دل به همه‌ی خواسته‌های خود خواهد رسید ← گزینه‌ی اول
معنای بیت دوم: من در راه عشق از خواسته‌های خود چشم‌پوشیدم، به همین دلیل هرچه کوشیدم نتوانستم حتی یک گام هم به پیش بردارم.
معنای بیت سوم: اگر عاشق واقعی هستی، در پی درمان درد عشق نباش، بلکه از خواسته‌های خود چشم‌پوش.
- ۴۹- مفهوم محوری تست: مقام رضا (مفهوم ۳۱)
معنا و مفهوم بیت اول: ای معشوق زیبای من، عشق تو تقدیر و سرنوشت من است و من جز آن‌که آن را بپذیرم، چاره‌ای ندارم ← گزینه‌ی اول
- ۵۰- مفهوم محوری بیت: گوارایی غم عشق، غم‌پرستی (مفهوم ۳۲) ← گزینه‌ی دوم
- ۵۱- مفهوم محوری بیت: مهربانی‌های بی‌رحمانه (مفهوم ۳۳)
معنای بیت اول: هرچه قدر کودک بیش‌تر مادرش را می‌آزارد، لطف و محبت مادر به او بیش‌تر می‌شود (حدوداً عکس مفهوم مورد نظر ماست).
بیت دوم را که قبلاً برایتان معنا کرده بودم (ص ۶۴): معنای بیت سوم: هر قدر کسی سرکش‌تر و عصیان‌گرتر باشد، بلا و سختی هم بیش‌تر می‌کشد (توصیه به تسلیم و رضایت).



معنای بیت چهارم: وقتی خدا تیر بلای عشق در کمان می‌گذارد ابتدا آن را بر دل دوستان خود می‌نشانند! آفرین بر شما که گزینه‌ی چهارم را انتخاب کرده‌اید!

۵۲- مفهوم محوری تست: عاشقی بهترین کارهاست. (نزدیک به مفهوم ۱)

معنای بیت اول: عشق‌ورزیدن با یاری خوش است که رسیدن به او سخت و دشوار باشد؛ همچون ابراهیم خلیل که از میان آتش گذشت تا گلی بچیند (نه از میان باغ و گلستان) ← گزینه‌ی اول

۵۳- مفهوم محوری تست: آن (مفهوم ۳۸) ← گزینه‌ی اول

۵۴- مفهوم محوری تست: محو بار شدن (مفهوم ۴۶)

معنای بیت چهارم: در این دنیا خیره‌شدن به زیارویان نتیجه‌ای جز پشیمانی و عذاب اخروی به بار نمی‌آورد؛ پس چه ضرورتی دارد که این کار را بکنیم؟ ← گزینه‌ی چهارم

۵۵- مفهوم محوری تست: نگاه و عشق دورادور (مفهوم ۴۳)

معنای بیت سوم: مدت‌هاست که چون هاله‌ی ماه به دور تو می‌گردم ای معشوق ماه‌سیمای من. چه‌طور انتظار داری حالا که فرصت دیدار هست به یک نگاه قناعت کنم و زحمتم را کم کنم؟! ← گزینه‌ی سوم

۵۶- معنای بیت سوم: گل نرگس بیمار است اما کسی بر بالینش نیست و از او مراقبت نمی‌کند؛ گویا که مردمی و انسانیت از جهان رخت بریسته است!

پس در این بیت، نرگس بیمار، استعاره از چشم یار نیست (مفهوم ۵۱) ← گزینه‌ی سوم

۵۷- مفهوم محوری تست: رویدن گل از مزار عاشق (مفهوم ۴۹)

در بیت سوم، این خود لاله است که دارد از تشنگی جان می‌دهد اما ابر بی‌انصاف ... ← گزینه‌ی دوم

۵۸- مفهوم محوری تست: زندگی واقعی در عاشق بودن است. (مفهوم ۱)

معنای بیت اول: اگر قرار است که زندگی من همیشه همراه با حسرت و ناامیدی باشد، مرگ برایم گواراتر از زندگی است ← گزینه‌ی اول

۵۹- مفهوم محوری تست: بدون معشوق دل و جان به کار عاشق نمی‌آید (مفهوم ۳) که این مفهوم در مصراع

دوم بیت‌های ۱ و ۳ دیده می‌شود ← گزینه‌ی اول (تست خیلی سختی بود!)

معنای بیت چهارم: عشق آن یار زیبا باعث می‌شود که دل عاشق، جان عاشق را به خطر بیندازد. (عشق با جان‌فشانی و مرگ همراه است.)

معنای بیت پنجم: این زیارویان که آفت دل و جان عاشقان هستند و هستی آنان را بر باد می‌دهند برای آن‌ها از وجودشان نیز عزیزترند.



۶۰- مفهوم محوری تست: ناز کردن معشوق در عین نیاز او به عاشق (با دست راندن و با پا پیش کشیدن)

معنای بیت اول: اظهار نیاز و نوازش و مهربانی ما در معشوق زیبای ما اثری نمی‌کند؛ خوشا به حال کسی که از همدمی و دوستی با این چنین نازنینانی برخوردار است! ← گزینه‌ی اول

۶۱- مفهوم محوری تست: عشق و رسوایی (مفهوم ۱۵)

معنای بیت دوم: چشمی که به خاطر گریه‌ی عاشقانه‌ای آبرویش نرفته باشد، بی‌ارزش است.

معنای بیت چهارم: رنج بسیار بردم تا به یار رسیدم؛ به خاطر ریشخند و طعنه‌ی بدخواهان و دشمنان که

نمی‌شود از عشق دست کشید. (عاشق از طعنه و ریشخند دیگران باکی ندارد).

همان‌طور که می‌بینید مفهوم همراه شدن عشق با رسوایی و ریشخند دیگران در گزینه‌های دوم تا چهارم دیده

می‌شود ← گزینه‌ی اول

۶۲- مفهوم محوری تست: دشواری‌های عشق (مفهوم ۲۲)

مفهوم بیت چهارم: جمع نشدن عشق و پرهیزگاری (مفهوم ۱۹) ← گزینه‌ی چهارم

(«سبب زرخندان» در بیت دوم، اضافه‌ی تشبیهی است؛ یعنی چانه‌ی یار که همچون سیب خوش‌آب‌ورنگی است

و دل عاشق را به‌سوی خود جلب می‌کند و سرانجام در چاه اسیر می‌سازد؛ و حالا می‌دانید منظور از چاه

چیست؟ بله چاله‌ی چانه‌ی یار که دل عاشق اسیر آن می‌شود!)

۶۳- مفهوم محوری تست: گرد و غبار کوی دوست توتیای چشم عاشق است (مفهوم ۵۳) ← گزینه‌ی چهارم

(با مژه‌ها از فلسطین گردروبی کردن، کنایه‌ای است برای ارزش و احترام بسیار فلسطین در چشم شاعر).

۶۴- مفهوم محوری تست: روی زیبا نیازی به آرایش و زیور ندارد. (مفهوم ۳۹)

معنای بیت اول: از وقتی من عاشق او شدم، زیبایی و رعنائی او به چشم آمد و زبانزد همگان شد ← گزینه‌ی اول

معنای بیت دوم: (ای خدا) وجود پاک تو نیازی به ستایش ما ندارد؛ هم‌چنان‌که برای افزودن بر زیبایی کسی که

دارای زیبایی خدادادی است، راهی به فکر آرایشگر نمی‌رسد.

۶۵- مفهوم محوری تست: اغراق در گریستن (مفهوم ۵۲)

در بیت اول، شاعر از چشم و دلش گلایه دارد که چرا از خود احساسی نشان نمی‌دهند! بیت دوم هم بر تأثیر

اشک و آه تأکید کرده است. در بیت چهارم شاعر اشک خود را چند قطره آب شور می‌داند که بر دلبر که دریای

شیرینی است هیچ تأثیری نخواهد داشت ← آفرین بر شما که به کمک ذوق و درک ادبی‌تان گزینه‌ی سوم را

انتخاب کردید!



۶۶- درباره‌ی تشبیه گیسوی یار به زنجیر قبلاً با هم صحبت کرده بودیم (مفهوم ۵۴) که این تصویر در گزینه‌های دوم تا چهارم به روشنی دیده می‌شود؛ اما بیت اول؛ بیاید ابتدا این بیت را درست بخوانیم: (اگر لازم می‌دانید دوباره سعی خودتان را بکنید.)

به دست و پای مجنون من، آهن موم می‌گردد / دلم آتش‌نفس، زنجیر را چون مو بسوزاند
معنای بیت: اگر به دست و پای دل مجنون من، زنجیر هم بزنند با آتشی که از آن بیرون می‌آید آهن مانند موم نرم می‌شود و زنجیر همچون مویی خواهد سوخت ← گزینه‌ی اول

۶۷- مفهوم محوری تست: داغداری و غمگینی بنفشه (مفهوم ۵۰) ← گزینه‌ی اول

۶۸- مفهوم محوری تست: دشنام‌دوستی (مفهوم ۲۹)

معنای بیت دوم: در خانه‌ی زاهدی را شکستم (به یک زاهد زبانی رساندم) و او به خیال خودش مرا نفرین کرد، اما در واقع نفرین او برای من دعا به حساب می‌آید، زیرا گفت: در تمام زندگی آشفته و بی‌قرار باشی (عاشق در پی آسودگی نیست). ← آفرین بر شما که گزینه‌ی دوم را انتخاب کرده‌اید!

۶۹- مفهوم محوری تست: ابروان محرابی یار عاشق را از نماز بازمی‌دارد. (مفهوم ۵۵)

معنای گزینه‌ی سوم: با ابروهایت قوسی به شکل محراب درست کرده‌ای؛ به نظر می‌آید که می‌خواهی نماز بخوانی! می‌بینم که در این‌جا محراب ابروی یار حضور نماز عاشق را برهم نمی‌زند و او را از نماز و عبادت باز نمی‌دارد ← آفرین به شما که ذوق به خرج دادید و گزینه‌ی سوم را انتخاب کردید.

۷۰- مفهوم محوری تست: امیدواری عاشق (مفهوم ۲۵)

معنای بیت اول: پیش از این چشم برهم می‌گذاشتم تا شاید وصال تو را در خواب ببینم، اما چندی است که دیگر خواب هم به چشمانم نمی‌آید.

مضمون مشترک سه بیت دیگر: اگرچه عاشقان از درد دوری به‌جان آمده‌اند، اما در آرزوی رسیدن به یار هم‌چنان امیدوارانه زندگی می‌کنند. (پیروز باشند و کامیار!) ← گزینه‌ی اول

دیگر واقعاً این بخش تمام شد. تست‌هایش هم تمام شد. حالا باید برویم به سراغ عارفان. و این‌جا به‌ناچار باید با عاشقان فداگفتی کنیم و آن‌ها را برای مدتی به حال خودشان بگذاریم!
فُتب، حال و احوال شما پُطور است؟ فُوب از پس تست‌ها برآید؟ بگذارید ببینیم که چه‌کار کردید؛ اگر به ۶۰ تست یا بیش‌تر جواب داده‌اید، وضعیت‌تان عالی است؛ بین ۵۰ تا ۶۰ هم فُوب است. تا ۴۵ تست قابل قبول است و کم‌تر از آن هم فیلی جای نگرانی ندارد؛ مطمئناً وضعیت شما از بیش‌تر رقیبانتان که حوصله‌ی فوانرن و شنیدن این حرف‌ها را ندارند، بهتر است؛ قبول دارید؟ در ضمن، شاید شما بیش‌تر استعداد عارف‌شدن داشته‌باشید تا عاشق‌شدن! فُرا را چه دیدید؟ برویم بخش بعری، معلوم شود؟

بخش دوم

مفهوم های رایج در ادبیات غنایی عارفانه

عرفان یعنی «شناخت» و عارفان برای شناخت هستی به دل و کشف و شهود درونی روی آورده‌اند؛ همین است که به آن‌ها «اهل دل» هم می‌گویند.

اصولاً انسان‌ها در طول تاریخ تمدن و تفکر، برای رسیدن به حقیقت چهار مسیر متفاوت را درپیش گرفته‌اند:

عده‌ای در میان کتاب‌های آسمانی و گفته‌ها و آموزه‌های بزرگان دین به دنبال حقیقت می‌گردند. این‌ها همان عالمان دینی و زاهدان هستند.

گروهی عقل را چراغ راه کرده‌اند و می‌خواهند به کمک منطق و استدلال عقلی حقیقت را کشف و اثبات کنند. به این گروه فیلسوف می‌گوییم.

دسته‌ای دیگر، همه چیز را به بوته‌ی امتحان و آزمایش می‌کشند و تا به کمک آزمون‌های تجربی و تکرارپذیر، نتوانند چیزی را بررسی کنند، درباره‌ی آن اظهارنظری نمی‌کنند. این‌ها همان دانشمندان رشته‌های گوناگون علمی هستند.

گروه چهارم هم عارفان هستند که تنها وسیله‌ی مناسب برای شناخت عمیق حقایق هستی را، دل و احساس درونی خود می‌دانند. آن‌ها بر این باورند که برای شناختن هر چیزی باید به آن عشق ورزید و فقط کسی که عاشق چیزی است می‌تواند ادعا کند آن را درست می‌شناسد؛ به قول حافظ:

قدر مجموعه‌ی گل، مرغ سحر^۱ داند و بس / که نه هرکاو ورقی خواند، معانی دانست
(واقعاً هم بعید می‌دانم هیچ کسی به اندازه‌ی بلبل^۱ که عاشق گلی شده است، آن گل را بشناسد!)

۱- مرغ سحر: بلبل که عاشق گل است.



به باور عارفان، برای شناختن دنیا باید عاشق دنیا باشیم- و در این صورت است که همه‌ی عالم را زیبا خواهیم دید- هم‌چنین برای شناختن خدا باید به خدا عشق بورزیم؛ اصلاً به اعتقاد بسیاری از عارفان، هدف خداوند از آفرینش انسان، عاشق شدن بوده است:

طفیل^۱ هستی عشق‌اند آدمی و پری / ارادتی بنما، تا سعادتى ببری

حافظ

این نگاه عاشقانه و احساسی به جهان هستی و خدای جهان، در تاریخ بشر سابقه‌ای دراز دارد و مطمئناً ما ایرانیان در شکل‌گیری و گسترش آن سهم بزرگی داشته‌ایم؛ اغلب صاحب‌نظران ریشه‌های عرفان را در آیین‌های باستانی ما به‌ویژه در کیش مهر (میترائیسم) و هم‌چنین تعالیم مانوی و زرتشت جست‌وجو می‌کنند گرچه نقش بودا نیز در این میان بسیار پررنگ است.

به هر ترتیب، پس از اسلام این نوع نگرش با آموزه‌های دین اسلام درهم آمیخت و عرفان ایرانی-اسلامی یا همان «تصوف» را به‌وجود آورد. با آغاز حمله‌ی خون‌بار مغول‌ها به سرزمینمان، صوفی‌گری- که مردم را به دل‌کندن از این دنیای شوم فرامی‌خواند- در میان مردم ایران، به‌ویژه اندیشمندان و شاعران رواج بسیار یافت و رفته‌رفته مجموعه‌ای پربار فراهم شد به نام «ادبیات عرفانی ایران» که ما در ادامه‌ی این کتاب با برخی از مفهوم‌های کلیدی و رایج آن آشنا می‌شویم.



۱- توجه به دل

کشف عارفان، دل را همچون «آینه» می‌دانند که می‌توان در آن حقایق غیبی را - که به چشم سر دیده نمی‌شوند - مشاهده کرد یا آن را به «جام شراب» مانند می‌کنند زیرا بر پایه‌ی افسانه‌های ایرانی، جمشید با نگاه کردن در جام شرابش، چهار گوشه‌ی قلمرو خود را می‌دید؛ به همین دلیل در ادبیات عرفانی ما، «جام جم»^۱ یا «جام می» استعاره‌ی رایجی از دل آگاه عارف است.

حالا می‌توانیم منظور حافظ را در این بیت‌ها راحت‌تر درک کنیم:

- سال‌ها دل طلب «جام جم» از ما می‌کرد / و آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد ...
- مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش / کاو به تأیید نظر حل معما می‌کرد
- دیدمش خرم و خندان «قدح باده» به دست / و اندر آن «آینه» صدگونه تماشا می‌کرد
- گفتیم این «جام جهان‌بین» به تو کی داد حکیم؟ / گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

معنای بیت: حافظ به پیر و مرشدش - که در جام جم یا همان آینه‌ی دل خود، مشغول کشف اسرار عالم بود - می‌گوید: «خداوند حکیم کی به تو این جام جهان‌بین را ارزانی کرده‌است؟» و پیر در پاسخ می‌گوید: «همان روزی که این آسمان آبی‌رنگ را می‌آفرید.»؛ یعنی خدا از لحظه‌ی آفرینش، جام جهان‌نمای دل را در وجود ما تعبیه کرده‌است؛ اما ما - با آن که آرزوی رسیدن به حقایق را داریم - به دل و توانایی‌های آن بی‌توجه‌ایم و از آن بهره نمی‌گیریم.

گاهی هم به جای جام می، خود می‌نقش دل را به عهده می‌گیرد:

- بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم / به شرط آن‌که نمایی به کج‌طبعان دل‌کورش
- (نقش «ت» در «صافیت» و «ش» در «دل‌کورش» چیست؟^۲)

هم‌چنین در افسانه‌ها آمده است که اسکندر در فانوس دریایی اسکندریه - که هنوز قسمت‌هایی از آن برجا مانده‌است - آینه‌ای کار گذاشته بود که تمام دنیا در آن نمایان می‌شد؛ براساس همین افسانه، گاهی دل را به آینه‌ی اسکندر (یا صرفاً آینه) مانند می‌کنند؛ این بیت که یادتان هست:

- آینه‌ی سکندر جام می است بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا!

- ز آینه‌ی سکندر و ز جام جم خلاصم / تا دیده می‌گشایم، دل در مقابل آید

حزین لاهیجی

۱- «جم» در این‌جا مخفف «جمشید» است.

۲- پاسخ: متمم، مفعول (مصراع دوم = به شرطی که آن را به کج‌طبعان دل‌کور، یعنی عاقلان، نشان ندهی).

معنای بیت: به آینه‌ی اسکندر و جام جمشید نیازی ندارم؛ زیرا همیشه دل در برابر دیدگان من است (به دلم توجه دارم و دل برای من همان کاری را انجام می‌دهد که جام می و آینه برای جمشید و اسکندر).

بعد از این روی من و آینه‌ی وصفِ جمال / که در آن‌جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند
معنای بیت: بعد از این، توجه من فقط به آینه‌ی دلم خواهد بود که زیبایی خدا را برایم توصیف می‌کند و ذات او را برایم آشکار می‌نماید.

عارفان اعتقاد دارند که به کمک دل و کشف و شهود درونی می‌توانند صفات و حتی ذات خدا را احساس کنند:

بی‌خود از شعشعه‌ی پرتو ذاتم کردند / باده از جام تجلی صفاتم دادند
 مظهر ذات و صفت آدم و عالم باشد / جام جم را که شنیدی دل آدم باشد
 در حقیقت دان که دل شد جام جم / می‌نماید اندر او هر بیش و کم
 دل بود مرآت^۱ وجه ذوالجلال^۲ / در دل صافی نماید حق^۳ جمال
 حق نگنجد در زمین و آسمان / در دل مؤمن بگنجد، این بدان
 وسعت دل برتر است از هر چه هست / مظهر علم الهی دل شده است
 دل بود آینه‌ی وجه خدا / در دل صافی نماید حق لقا
 گر همی خواهی که بینی روی دوست / دل به دست آور که دل مرآت اوست

۲- دل پاک

اما تنها دل پاک می‌تواند جلوه‌گاه حقیقت‌ها باشد. باید دل را از زنگار گناه، کینه، غم دنیا و هر چه غیر خدا پاک کنیم تا آینه‌ای صافی و پاک باشد برای دیدار جمال حق.

دل آینه‌ی صورت غیب است ولیکن / شرط است که بر آینه زنگار نباشد
 سعدی
 سجده
 سجده
 «چون» را درست خواندید؟ پس متوجه «استفهام انکاری» مصرع دوم شدید؟

۱- مرآت: آینه

۲- ذوالجلال: خداوند شکوهمند

۳- حق: در ادبیات عرفانی «حق» اغلب مرادف «خدا» به کار می‌رود.

۴- حجاب نیست: مانعی برای دیدار خدا نیست.

۵- زنگار خورده: آینه‌ای که زنگار دارد، دل گناه‌آلود



- او را به چشم پاک توان دید چون هلال / هر دیده جای جلوه‌ی آن ماه‌پاره نیست
حافظ
- چشم آلوده‌نظر از رخ جانان دور است / بر رخ او نظر از آینه‌ی پاک انداز
حافظ
- جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی / غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
حافظ
- این «غبار راه» که مانع دیدن چهره‌ی خدا می‌شود، می‌تواند همین عالم خاکی یا جسم خاکی و در واقع هر چیزی غیر از خدا باشد.
- هرکه پوشید نظر^۱، گوهر بینایی یافت / هرکه پرداخت دل از وسوسه، جام جم از اوست
صائب تبریزی
- تا نقش رخ دوست در آینه ببینید / زنگار خود از آینه‌ی دل بزدایید
منسوب به «حلاج»
- در این جا شاعر، شرط پاکی آینه‌ی دل را پاک کردن زنگار «خود» از آن می‌داند و منظور از «خود» همان وجود مادی انسان است که از دید عارفان مانع دیدار و وصال خداست.

۳- خدا در کنار ماست.

کله از دید عارفان، خدا از ما جدا نیست و نیازی به جست‌وجو ندارد. او در کنار ماست؛ از رگ گردن هم به ما نزدیک‌تر است، اما چون ما اسیر ظواهریم از حس کردن او در کنار خود عاجزیم.

- من چرا گرد جهان گردم، چو دوست / در میان جان شیرین من است
مولانا
- ای قوم به حج رفته، کجا بید کجا بید؟ / معشوق همین جاست؛ بیابید، بیابید
مولانا
- معشوق تو همسایه‌ی دیوار به دیوار / در بادیه^۲، سرگشته شما در چه هوایید؟
مولانا
- دور مرو سفر پیش تو است یار تو / نعره مزن! که زیر لب می‌شنود دعای تو
مولانا
- بیندم چشم و گویم شد، گشایم، گویم او آمد / و او در خواب و بیداری قرین^۳ و یار غار^۴ آمد
مولانا
- معنای بیت: خدا همیشه در کنار من است اما من گاهی چشم دلم باز است و او را می‌بینم و گاهی بسته است و گمان می‌کنم که از کنارم رفته است.
- تبدیلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی‌دیدش و از دور «خدایا» می‌کرد
حافظ
- تو خود چه لُعبتی ای شهسوار شیرین کار / که در برابر چشمی و غایب از نظری
حافظ

۱- هرکه پوشید نظر: هرکه از عالم چشم دوخت؛ هرکه به وسوسه‌های دنیا بی‌توجهی کرد.

۲- بادیه: بیابان، در این بیت منظور بیابان حجاز است که خانه‌ی خدا در آن قرار دارد و حاجیان به جست‌وجوی خدا راه خانه‌ی او را در پیش می‌گیرند؛ در حالی که از دید مولانا خدا در کنار آن‌ها حضور دارد.

۳- قرین: نزدیک، هم‌نشین

۴- یار غار: یار صمیمی، یار سختی‌ها؛ چون ابوبکر در هجرت پیامبر به مدینه و پنهان شدن در غار همراه پیامبر بوده است، ترکیب «یار غار» به این معنی به کار می‌رود.



عطار

ای در میان جانم و جان از تو بی خبر / وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

۴- وجود خدا آشکار است.

عارفان می گویند که وجود خدا را در همه‌ی عالم می توان احساس کرد؛ خدا نیازی به اثبات ندارد؛ کافی است چشم دلت را باز کنی تا او را همه جا ببینی، مانند خورشید که در تمام جهان پیداست و تنها باید چشمت را باز کنی تا آن را ببینی!

آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رومتاب
 تو دو دیده فروبندی و گویی: روز روشن کو؟ / زند خورشید بر چشمت: که اینک من، تو در بگشا!
 کو یکی برهان که آن از روی تو روشن تر است؟ / کف نبرد کفرها زین یوسف کنعان چرا؟
 معنای بیت: ای خدا برای اثبات وجود تو آیا برهانی روشن تر از چهره‌ی تو می توان یافت (یعنی به جای این که به اثبات خدا پردازید، به چهره‌ی او بنگرید؛ او نیازی به اثبات ندارد و در برابر شما ظاهر است.) چرا کسانی که به وجود تو باور ندارند با دیدن چهره‌ی تابان تو حیران نمی شوند و دست‌هایشان را نمی‌برند؟^۱

دلیل^۲ روی تو هم روی توست سعدی را / چراغ را نتوان دید جز به نور چراغ
 یار بی‌برده از در و دیوار / در تجلی ست یا اولوالابصار
 بنابراین از دید عارفان، کسانی که می‌خواهند با عقل و منطق خدا را اثبات کنند (یعنی همان فیلسوفان) مانند انسان نادانی هستند که می‌خواهد به کمک نور شمع، خورشید را پیدا کند!
 برون شد ابلهی با شمع از در / بدید از چرخ، خورشید منور
 ز جهل خود چنان پنداشت جاوید / که بی این شمع، نتوان دید خورشید!
 شمع جویی و آفتاب بلند! / روز بس روشن و تو در شب تار

۱- اشاره دارد به ماجرای زیبایی حضرت یوسف که باعث شد زنان مصری دست‌ها (کف‌ها)ی خود را از شدت شگفتی ببرند.
 ۲- حالا متوجه شدید اصطلاح عامیانه‌ی «کفم برید» که در مواقع تعجب به کار می‌رود، از کجا آمده است؟!)



۵- جلوه‌ی خدا در پدیده‌ها

از دید عارفان تمام پدیده‌های جهان از انسان گرفته تا حیوان و گیاه و خورشید و ماه، جلوه‌ای از وجود خداوند هستند. تمام پدیده‌ها آیته‌هایی هستند که گوشه‌ای از هستی خدا در آن‌ها جلوه می‌کند.

- تا به کی نازی به حسن عاریت / ما و من آیینه‌داری بیش نیست
بیدل دهلوی
- جلوه‌گاه رخ او دیده‌ی من تنها نیست / ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند
حافظ
- این همه عکس می و نقش نگارین که نمود / یک فروغ رخ ساقی‌ست^۱ که در جام افتاد
حافظ
- هر دو عالم یک فروغ روی اوست / گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
حافظ
- ز عکس رخ آن یار، در این گلشن و گلزار / به هر سو مه و خورشید و ثریاست خدایا
مولانا
- به نزد آن که جانش در تجلی‌ست / همه عالم کتاب حق تعالی‌ست
شیخ محمود شبستری

۶- همه چیز را زیبا دیدن


با این نگاه، همه‌ی جهان زیباست، زیرا همه چیز جلوه‌ای‌ست از خدا.

- الهی به بهشت و حور چه نازم؟ مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم
خواجه عبدالله انصاری
- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
سعدی
- گر شهوت از خیال دماغت به در رود / شاهد بود^۲ هر آن چه نظر در وی افکنی
سعدی
- گر نیست جمال و رنگ و بویم / آخر نه گیاه باغ اویم؟
سعدی
- معنای بیت: اگر از نظر تو در من زیبایی و جاذبه‌ای نیست، آیا نباید در نظر داشته‌باشی که من نیز آفریده‌ی خدایم؛ پس حتماً در وجود من نیز جلوه‌ای از وجود خدا می‌توان یافت.
- همه عالم وجود از او دارند / لاجرم هرچه باشد آن نیکوست
شاه نعمت الله ولی
- این نوع نگاه به جهان، نزدیکی زیادی با مفهوم «مقام رضا» دارد که در بخش قبلی (مفهوم ۳۱- با آن آشنا شدیم.

۱- ساقی: در این‌جا همان معشوق عارف یعنی خداوند است.


۲- شاهد بُود: همچون باری زیبارو خواهدبود.



این مفهوم با مفهوم «مقام رضا» که در بخش ادبیات عاشقانه با آن آشنا شدیم، نزدیکی دارد. 

- زیبا دیدن همه چیز دنیا، از مضمون‌های رایج در شعر سهراب سپهری است؛ چند نمونه:
- گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد؟ / چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید
 - مار را خواهم گفت: چه شکوهی دارد غوک!
 - مردم شهر به یک چینه^۱ چنان می‌نگرند، که به یک شعله به یک خواب لطیف
 - مردم بالادست چه صفایی دارند ... / غنچه‌ای می‌شکفد، اهل ده باخبرند
 - و شاعر از دنیای ما دلگیر است که در آن:
 - هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود / کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد / هیچ کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت!

۷- در هر ذره‌ای عظمتی نهفته است.

 در نگاه عارفان همه چیز در جهان، عظیم و باشکوه است. در دل هر ذره‌ای، نظامی باشکوه نهفته است که گواه شکوه و بزرگی آفریننده‌ی آن ذره است.

- دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی
- خدا را یافتم در ذره ذره / چه بودستی تو اندر خویش غره^۲
- هر ذره که می‌بینی خورشید در او پیداست / در دیده‌ی ما بیند چشمی که به حق بیناست
- مهر رخسار تو را در پرده‌ی هر ذره دید / صاحب عرفان که باشد در حقیقت حق شناس^۳
- چشم بینا هر که دارد در جهان / در دل هر ذره حق بیند نهان
- یا به قول «آندره ژید»:
- ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می‌نگری.
- منظور نویسنده این است که شگفت‌زده شدن از دیدن آن چه در نگاه همه عظیم می‌نماید، هنر نیست؛ نگاه ما باید بتواند شکوه پنهان در پدیده‌های به ظاهر کوچک و ناچیز را کشف کند و آن‌ها را نیز بزرگ و عظیم ببیند.

۱- چینه: دیوار گلی

۲- معنای مصراع دوم: چرا به خودت مغروری ای انسان؟

۳- جای مصراع اول و دوم را عوض کنید تا بیت راحت‌تر معنا شود.



۸- وحدت وجود

از دیدگاه برخی عارفان، در عالم هستی جز خدا چیز دیگری وجود ندارد. دقت کنید که نظریه‌ی «وحدت وجود» نمی‌گوید که همه‌ی دنیا آفریده‌ی خدا یا نشانه‌ی وجود خداست بلکه می‌گوید همه‌ی دنیا و همه‌ی پدیده‌ها از جمله انسان، زمین، آسمان و ... نمودی از یک وجود واحد است که آن را خدا می‌نامیم.

حتماً این بیت‌ها را به یاد دارید:

○ چشم بگشا به گلستان و بین / جلوه‌ی آب صاف در گل و خار
○ ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ / لاله و گل نگر در آن گلزار

هاتف اصفهانی

معنای بیت‌ها: شاعر می‌گوید، عالم هستی مانند گلستانیست که اصل همه‌ی گیاهان (همه‌ی پدیده‌ها) در آن یک چیز است و آن آب (خدا) است و درواقع این فقط آب (خدا) است که به رنگ‌های گوناگون و در لباس گیاهان (پدیده‌های) متفاوت در گلستان (عالم) جلوه‌گر شده‌است.

بیت‌های زیر هم به مفهوم وحدت وجود اشاره دارند:

○ تا به جایی رساندت که یکی / از جهان و جهانیان بینی
○ که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لا اله الا هو
○ بودی و نمودی‌ست وجود اشیا / بودش همه حق است و نمودش همه خلق
معنای بیت: هر چیز و هرکسی ذات، (بود) و ظاهری (نمودی) دارد؛ ذات همه چیز خداست گرچه در ظاهر میان مخلوقات تفاوت هست.

هاتف اصفهانی

هاتف اصفهانی

نجم‌الدین زرکوب

○ بودم همه‌بین، چو تیزبین شد چشمم / دیدم که همه تویی و دیگر همه هیچ
بودم همه‌بین: همه‌بین بودم؛ برای همه چیز در دنیا وجودی مستقل قایل بودم؛ چنین نگاهی به عالم، «کثرت وجود» نامیده می‌شود که در مقابل وحدت وجود است.

ابوسعید ابوالخیر

○ عَلم را کثرت لشکر نگرده پدیده‌ی وحدت / ز یکتایی نیندازد حباب و موج، دریا را
معنای بیت: همچنان‌که هرچه هم تعداد سپاهیان زیاد باشد باز هم با یک سپاه و یک پرچم روبه‌رو هستیم و هم‌چنان‌که موج‌های بسیار و حباب‌های بی‌شمار سطح دریا، آن را از یگانگی خارج نمی‌کنند (موج و حباب هم جزئی از دریاست نه وجودی مستقل و جداشده از آن)، بسیاری پدیده‌های عالم نیز نباید باعث شود که ما همه‌ی آن‌ها را چیزی جز خدا ببینیم.

وحشی بافقی



معنی یکی و صورت او در ظهور صد / چه جای صد که صورت او هست بی عدد شاه نعمت الله ولی
معنای بیت: همچنان که یک معنا را می‌توان به صد صورت بیان کرد، وجود خدا نیز صدها- که
 بیشمار- جلوه دارد (که همان پدیده‌های جهان باشد).

چو نیکو بنگری در اصل این کار / هم او بیننده هم دیده است و دیدار شیخ محمود شبستری
معنای بیت: اگر خوب در اصل جهان دقت کنی، متوجه می‌شوی که تو و دیدگانت و آنچه که به آن
 می‌نگری (جهان) همگی جز خدا چیزی نیستند.

خدا را یافتم در اصل موجود / نظر کردم حقیقت جمله^۱ او بود
 خدا را یافتم در جمله اشیا / ز بود خویش دیدم من هویدا
 (از انتهای آخرین مصراع چه چیزی حذف شده است؟)^۲
 عطار

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند / یعنی همه‌جا غیر خدا یار ندیدند فروغی بسطامی

۹- عامل همه‌ی کارهای ما خداست.

عارفان می‌گویند عامل هر رویدادی در این جهان خداست. ما انسان‌ها و سایر آفریده‌ها فقط وسیله‌ی
 اعمال اراده‌ی خداوندیم.

ز یزدان دان نه از ارکان، که کوتاه‌دیدگی باشد / که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی سنایی
 ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی / زاری از ما نی^۳، تو زاری می‌کنی مولانا
معنای بیت: ما همچون ساز چنگ هستیم و زخمه (مضرب) در دستان تو است ای خدا، پس اگر
 صدایی از ما برمی‌آید تو عامل آن صدا هستی و ما تنها وسیله‌ی تولید آن.

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا^۴ در ما ز توست مولانا
 در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته / هم خویش حاجت خواسته، هم خویشان کرده روا مولانا
معنای بیت: ای خدا تو در سینه‌ی ما حضور داری و اندیشه‌ی ما را هدایت می‌کنی؛ خودت باعث
 می‌شوی که ما چیزی را آرزو کنیم و خودت نیز آن را برآورده می‌کنی.

۱- جمله: همه؛ حقیقت جمله او بود؛ همه‌ی حقیقت او بود.

۲- پاسخ: از بود (وجود) خویش من [خدا را] هویدا دیدم.

۳- نی: در این جا معادل «نیست» آمده.

۴- صدا: پژواک



- ز فیض تو آید دلم در خروش / که نی از دم نایی^۱ آید به جوش
 - گرچه ما را هست در ظاهر پر و بالی چو تیر / هست در دست کمان سررشته‌ی پرواز ما
- این دیدگاه عارفان بسیار نزدیک است به نگاه جبرگرایانه‌ی بسیاری از فیلسوفان که در آن هیچ اختیاری برای انسان قائل نیستند و سررشته‌ی همه‌ی امور را در دست خداوند، روزگار یا عالم تصادفات می‌دانند. در بخش بعدی با جبرگرایی بیش‌تر آشنا می‌شویم.

۱۰- اختیار عارف در دست خداست.

کج در همین راستا عارفان می‌گویند که هرچه می‌کنند به خواست و اراده‌ی خداست نه اختیار خودشان.

- حافظ به خود^۲ نپوشید این خرقه‌ی می‌آلود / ای شیخ پاک‌دامن معذور دار ما را
- معنای بیت:** حافظ در پاسخ به شیخ و زاهدی که به خاطر پوشیدن خرقه‌ی شراب‌آلوده به او اعتراض کرده‌است می‌گوید: پوشیدن خرقه‌ی می‌آلود به خواست خودم نبوده‌است بلکه این خواست و اراده‌ی خداست؛ با این حال من از شما عذر می‌خواهم!^۳
- بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم / که من دل‌شده این ره نه به خود می‌پویم
 - مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند / که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
- معنای بیت:** آن‌که به خاطر رندی و عاشقی بر من عیب می‌گیرد، در واقع به اراده‌ی خداوند اعتراض می‌کند (رندی و عاشقی سرنوشت الهی من است و من به اختیار و خواست خداوند عاشق شده‌ام).
- در پس آینه، طوطی صفتم داشته‌اند / آن‌چه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم

۱- نایی: نوازنده‌ی نی

۲- به خود: به خودی خود، به اراده‌ی خود

۳- طنز رندانه‌ای در این بیت هست: حافظ به خاطر اجرای دستور خدا از شیخ معذرت می‌خواهد؛ گویی شیخ خود را از خدا هم برحق‌تر می‌پندارد و به خاطر اجرای دستور خداوند هم باید به او حساب پس داد! اما چرا حافظ خرقه‌ی می‌آلود پوشیده‌است و در میان مردم ظاهر شده‌است که حالا شیخ پاک‌دامن او را ببیند و به او اعتراض کند؟ این برمی‌گردد به توجه حافظ به باور گروهی از عارفان به نام فرقه‌ی «ملائیة» که می‌گفتند برای رهایی کامل از تعلقات این جهان باید از بند نام نیک هم رها شد؛ یعنی نیک‌نامی آخرین چیزی است که انسان را به خود مشغول می‌کند و از یاد خدا غافل می‌سازد؛ پس با وجود داشتن باطنی پاک و آراسته باید ظاهر خود را زشت و ملامت‌انگیز نشان داد و مورد سرزنش مردم واقع شد تا از بند نام نیز رهایی یافت!



معنا و مفهوم بیت: من مانند طوطی، گفته‌های خدا را تقلید می‌کنم و در آنچه می‌گویم از خود اراده و اختیاری ندارم.^۱

در بیت‌های زیر نیز سعدی، رفتن به سوی خدا و سوختن در آتش عشق او را، خواست خدا می‌داند:

C نه خود را بر آتش به‌خود می‌زنم / که زنجیر شوق است در گردنم
 سعدی
 C سعدی چو جورش می‌بری، نزدیک او دیگر مرو / من می‌روم ای بی‌خبر؟ او می‌کشد قلاب را
 سعدی

۱-۱ از عشق زمینی به عشق آسمانی

کھ بسیاری از عارفان عشق میان دو انسان (عشق مجازی) را زمینه‌ساز رسیدن به عشق خدایی (عشق حقیقی) می‌دانند.

C نیست ممکن به حقیقت نکشد عشق مجاز / واصل بحر شود هرکه در این جو افتاد
 صاب
 معنای بیت: عشق مجازی و انسانی مانند جویباری است که ما را با خود تا دریای عشق حقیقی خواهد برد.

C رشته‌ی عشق مجاز سر به حقیقت کشد / حلقه‌ی توحید شد حلقه‌ی زَنار ما
 صاب
 معنای بیت: «زَنار» در ادبیات فارسی نماد نامسلمانی و کفر است - زیرا مسیحیان و گاهی زرتشتیان مجبور بودند آن را ببندند تا از مسلمانان باز شناخته شوند - در این جا شاعر می‌گوید عشق زمینی - که همچون حلقه‌ی زنار می‌تواند در چشم دیگران نشانه‌ی دوری از خدا باشد - ما را به مقام توحید و یگانگی رساند.

C عشق مجاز غنچه‌ی عشق حقیقت است / گل گو شکفته^۲ باش اگر بوش می‌کنی
 شهریار
 معنای بیت: عشق مجازی غنچه‌ای است که اگر به بار بنشیند و کمال بیابد، به عشق حقیقی می‌انجامد. به غنچه‌ی عشقی که در دل داریم (عشق زمینی مان) باید بگوییم که شکفته شود (به عشق خدایی تبدیل شود) تا بویش به مشام برسد.

C عشقی که بر انسان بُود شمشیر چوبین آن بُود / آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتلا
 مولانا

۱- گویا برای به سخن واداشتن طوطی‌ها و تربیت آن‌ها، آینه‌ای در برابر آن‌ها می‌گذاشتند تا طوطی گمان کند که طوطی دیگری روبه‌روی اوست و به صدا درآید!

۲- گل گو شکفته باش: به گل بگو که شکفته باش



معنای بیت: عشق به انسانی دیگر به شمشیر چوبی می‌ماند- که از آن برای آموزش شمشیربازی استفاده می‌کردند- و انسان را آماده‌ی عشق ورزیدن به خدا (رحمان) می‌کند زیرا نهایت ابتلا به عشق، عشق به خداست.

در حکایت زیر هم «جامی»، عشق صورت (عشق به چهره‌ای زیبا، عشق زمینی) را مانند پلی می‌داند بر سر راه عشق به حقیقت و خدا:

- متاب از عشق رو گر چه مجازی ست / که آن بهر حقیقت کارسازی ست
- شنیدم شد مریدی پیش پیری / که باشد در سلوکش دست‌گیری^۱
- بگفت: ار پا نشد در عشقت از جای^۲ / برو عاشق شو آن‌گه پیش من آی
- که بی جام می صورت کشیدن^۳ / نیاری^۴ جرعه‌ی معنی چشیدن
- ولی باید که در صورت نمائی / و زین پل زود خود را بگذرانی
- چو خواهی رخت در منزل نهادن^۵ / نباید بر سر پل ایستادن

۱۲- از زیبایی انسان به زیبایی خدا رسیدن

عارفان می‌گویند که قصد ما از نگاه‌کردن به چهره‌ی زیبارویان، پی‌بردن به زیبایی آفریننده‌ی این چهره‌هاست؛ زیرا از نظر آن‌ها زیبایی خدا در چهره‌ی زیبارویان متجلی است.

- باور مکن که صورت او عقل من ببرد / عقل من آن ببرد که صورت‌نگار^۶ اوست
 - } گر دیگران به صورت زیبا نظر کنند / ما را نظر به قدرت پروردگار اوست^۷
 - چنان فتنه بر حسن صورت‌نگار / که با حسن صورت ندارند کار
- معنای بیت:** چنان مفتون و واله‌ی زیبایی نقاش هستند که دیگر به زیبایی نقاشی‌ها توجهی ندارند.

۱- معنای مصراع دوم: که در سیر و سلوک عارفانه به او کمکی رساند.

۲- خُب: معنای این مصراع چیست؟ ابتدا جای ضمیر «ت» را مشخص کنید؛ کمی تلاش کنید؛ اگر موفق نشدید، پاسخ درون کمانک را بخوانید. (بگفت: اگر در عشق پایت از جا نشد؛ یعنی اگر به خاطر عشق، پایت نلغزیده است و گرفتار عشق نشده‌ای.)

۳- کشیدن: نوشیدن

۴- نیاری: نمی‌توانی

۵- رخت در منزل نهادن: کنایه از رسیدن به مقصد

۶- صورت‌نگار: نگارنده‌ی چهره، نقاش

۷- در این مصراع چه نوع «را»یی داریم؟



C چشم کوتاه‌نظران بر ورق صورت خوبان / خط همی‌بیند و عارف قلم صُنع خدا را
 معنای بیت: انسان‌های کوتاه‌بین در چهره‌ی زیبارویان به دنبال خط و خال و زیبایی‌های زمینی هستند
 اما عارفان در چهره‌ی آن‌ها، هنر آفرینش خداوند را جست‌وجو می‌کنند.

C چشم من واله‌ی موی قلم نقاش است / نفریند خط و خال بناگوش، مرا
 C جمالش چون به خوبان گشت ظاهر / از آن سودای خوبان در سر ماست
 (در این بیت دو نکته‌ی کلیدی هست: آ) «به» معادل کدام حرف اضافه آمده است؟ ب) «از آن» یعنی چه؟^۱)

این مضمون به نوعی همان جست‌وجوی عشق خدایی در عشق انسانی است که در مفهوم ۱۱ با آن آشنا شدیم. در بیت زیر نیز، شاعر توجه به حضرت علی (ع) را راهی برای شناخت خدا و رسیدن به او می‌داند:

C دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من به خدا قسم خدا را
 شهریار

۱۳ - عشق مایه‌ی کمال وجود انسان است.

✍ عارفان می‌گویند که عشق می‌تواند وجود مادی و کم‌ارزش انسان را به وجودی روحانی و معنوی تبدیل کند و او را از بند زندگی خاکی برهاند و به افلاک برساند.

C در این چَهِی تو چو یوسف، خیال دوست رَسَن / رسن تو را به فلک‌های برترین کِشدا
 (خیال دوست رَسَن: خیال و عشق خدا مانند ریسمان است؛ چه (چاه) استعاره از عالم مادی است.)
 * قرن‌ها انسان‌ها بر این باور بودند که ماده‌ای جادویی به نام کیمیا وجود دارد که می‌تواند مس را به طلا یا قلع را به نقره تبدیل کند.^۲ به همین دلیل، عارفان عشق را کیمیا یا اکسیری^۳ می‌دانند که می‌تواند وجود ناچیز مادی انسان را - که همچون مس بی‌ارزش است - به وجودی کمال یافته و معنوی - که مانند طلا ارزشمند است - تبدیل کند.

۱- پاسخ: آ) در؛ ب) به همین دلیل؛ معنای بیت: زیبایی خدا در زیبارویان تجلی یافته‌است و به همین دلیل عشق به خوب‌رویان در وجود ماست.

۲- قلع و نقره از نظر شیمیایی ارتباط خاصی با هم ندارند، اما مس و طلا بسیار به هم نزدیک‌اند و دو فلز هم‌گروه در جدول تناوبی هستند (یک نگاه به جدول تناوبی کتابتان بیندازید). به همین دلیل امکان تبدیل کردن مس به طلا وجود دارد اما نه به کمک مایع یا گردی جادویی به اسم کیمیا بلکه به کمک بمب‌باران نوترونی هسته‌ی مس در رآکتورهای هسته‌ای. این کار را یک دانشمند ژاپنی در قرن بیستم انجام داد و به آرزوی چندین هزار ساله‌ی انسان‌ها جامه‌ی عمل پوشاند؛ گرچه هزینه‌ی این کار بسیار بیش‌تر است از خرید همان مقدار طلا!

۳- اکسیر: به هر ماده‌ی جادویی اکسیر می‌گویند.



- گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم^۱ افتاد و زر شدم
سعدی
- جان‌گذاری اگر به آتش عشق / عشق را کیمیای جان بینی
هاتف اصفهانی
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
حافظ
- (مردان ره: آنان که مردانه راه عشق را طی می‌کنند، عارفان بزرگ، عاشقان ثابت‌قدم)
- گو خاک تیره زر کن و سنگ سیاه سیم^۲ / آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق

* شب‌نم در برابر خورشید هیچ است اما اگر همین شب‌نم، عاشق خورشید باشد و در چشمان خورشید خیره شود، چه خواهد شد؟ بله، تبخیر می‌شود و تا خود خورشید می‌رود! مانند انسان که وجود مادی‌اش در برابر خدا هیچ است اما می‌تواند به یاری گرمی عشق این وجود مادی را به وجودی روحانی تبدیل کند و به کمال و وصال برسد.

- چون شب‌نم اوفتاده بدم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
سعدی
- شبی چو شب‌نم گل صرف کن به بیداری^۳ / سحر برآر سر و وصل آفتاب ببین
وحشی بافقی
- چو شب‌نم هستم امروز از هوا^۴ افتاده در کویت / الا ای آفتاب من بیا از خاک بردارم
حزین لاهیجی
- (فعل جمله در مصراع دوم، اول شخص است یا دوم شخص؟^۵)

* وقتی خورشید طلوع می‌کند و گرمای آن به زمین می‌رسد، ذره‌ها و غبارها چرخ‌زنان به سوی آسمان بالا می‌روند؛ انسان‌ها نیز - که همچون ذره‌ای هستند در برابر خورشید هستی خداوند - می‌توانند به یاری آفتاب عشق چرخ‌زنان تا خدا بالا روند!

- به هواداری او ذره‌صفت، چرخ‌زنان / تا لب چشمه‌ی خورشید درخشان بروم
حافظ
- کم‌تر از ذره‌ نه‌ای^۶، پست مشو، مهر بورز / تا به سرچشمه‌ی خورشید رسی چرخ‌زنان
حافظ
- چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت عشق / که در هوای رُخس چون به مهر پیوستم
حافظ

۱- مسم: مس وجودم، وجود مادی‌ام

۲- سیم: نقره؛ احتمالاً منظور شاعر از «خاک تیره» وجود مادی و منظورش از «سنگ سیاه» دل تاریک است.

۳- منظورش همان شب‌زنده‌داری‌های عاشقانه است.

۴- در این‌جا «هوا» ایهام زیبایی دارد. قبول دارید؟

۵- بله، «م» مفعول جمله است نه شناسه‌ی فعل؛ بنابراین فعل جمله دوم شخص است.

۶- به دلیل جریان هوای گرم از زمین به سوی بالا (همرفت).

۷- نه‌ای: نیستی



۱۴ - عشق در سرشت انسان است.

کعبه عارفان می‌گویند که خداوند هنگام سرشتن خاک وجود انسان، عشق را با آن درآمیخته‌است. گویی عشق همچون شراب، شبنم یا آبی‌ست که خاک را با آن آمیخته‌اند و گل وجود ما را به دست آورده‌اند؛ پس عشق در ذات انسان نهاده شده‌است و هر انسانی توان عشق ورزیدن دارد.

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
 مولانا
 خاک دل آن روز که می‌بیختند / شبنمی از عشق بر او ریختند
 غزالی
 دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
 حافظ
 (ملائک رفته بودند در میخانه که شراب تهیه کنند و خاک وجود آدم را با آن بیامیزند تا گل شود!)
 بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گوی / کاندر آن جا طینت آدم مخمّر می‌کنند
 حافظ
معنای بیت: ای فرشته اگر به در میخانه عشق رسیدی، باید به ستایش و بزرگداشت روی آوری زیرا در آن جا خداوند در حال سرشتن گل آدم است.
 از خُمستان^۱ جرعه‌ای بر خاک ریخت / فتنه‌ای در آدم و حوا نهاد
 عراقی
 خُب، چرا از خُمستان (میکده) جرعه‌ای بر خاک ریخت؟ تا خاک آدم را با شراب گل کنند و انسان را از چنین خاک شراب‌آلودی بیافریند ← مستی عشق در سرشت انسان است و به همین دلیل انسان پرفتنه و پرشور است.

۱۵ - عشق امانت الهی است.

کعبه عارفان می‌گویند امانتی که خدا بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و آن‌ها از پذیرفتن آن پرهیز کردند و تنها انسان حاضر شد که آن را بر دوش کشد، چیزی جز عشق نیست زیرا در میان تمام آفریده‌ها این تنها انسان است که عاشق می‌شود و بس.

۱- خُمستان: محل نگهداری خم‌های شراب، میکده

۲- اشاره دارد به آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی احزاب «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ اما از پذیرفتن و حمل آن پرهیز کردند و از آن هراسان بودند و انسان آن را بر دوش کشید به درستی که او ستمگر و نادان بود.



- آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند
حافظ
- و آن‌جا که عرضه داده عشقت امانت خود / هم کوه پست گشته هم چرخ دررمیده^۱
عطار
- مرا گناه خود است ار ملامت تو بَرَم / که عشق بار گران بود و من ظلوم جهول^۲
سعدی
- معنای بیت: خدایا من مورد سرزنش تو هستم که چرا بار عشق را آن‌چنان که شایسته است بر دوش نمی‌کشم، اما عشق باری بسیار سنگین است و این گناه و اشتباه من بود که از روی نادانی به خود ستم کردم و مسئولیت بر دوش کشیدن آن را به عهده گرفتم.
- نداشت طاقت این بار آسمان و زمین / ظلوم ماست که شد حامل امانت عشق
صفا اصفهانی
- بیا که در دل تنگ من از خزینهی عشقت / امانتی‌ست که روح الامین نبوده امینش
بابافغانی
- معنای بیت: ای خدا در دل غمگین من از خزانه‌ی عشق تو، عشقی به امانت نهاده شده که روح‌الامین (جبرئیل) نیز سزاوار امانت‌داری آن نبوده است. ← عشق در وجود انسان نهاده شده‌است و حتی فرشتگان نیز از آن بی‌نصیب هستند.
- جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت / عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
حافظ

۱۶- عشق مایه‌ی آفرینش انسان شد.

کج عرفا می‌گویند اگر عشق نبود، انسان هم آفریده نمی‌شد. خداوند انسان را آفرید تا میان او و انسان عشق درگیرد و عشقی که در وجود خداست متجلی شود؛ پس وجود انسان (و حتی تمام جهان) طفیل و وابسته‌ی وجود عشق است.

- طفیل هستی عشقند آدمی و پری / ارادتی بنما تا سعادت بیبری
حافظ
- معنای بیت: هستی جن و انس وابسته‌ی هستی عشق است؛ پس ای انسان، به عشق توجه کن تا به خوشبختی واقعی برسی (زیرا فلسفه و مسبب آفرینش تو عشق بوده است پس تا عاشق نشوی در مسیر واقعی آفرینش قرار نخواهی گرفت و به خوشبختی نخواهی رسید).
- من خفته بدم به ناز در کتمِ عدم / حسن تو به دست خویش بیدارم کرد
عراقی
- معنای بیت: آن‌چه که باعث شد تا انسان از نمان‌خانه‌ی نیستی (کتم عدم) به عالم هستی پای بگذارد، جذبه‌ی زیبایی‌های خدا و عشق به خدا بوده‌است.

۱- چرخ دررمیده: آسمان فرار کرده‌است. (به زیرنویس شماره‌ی ۲ در صفحه‌ی قبل توجه کنید).

۲- این دو واژه در پایان آیه‌ی یادشده در زیرنویس شماره‌ی ۲ (صفحه‌ی قبل) آمده‌است.



حافظ

C رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم / تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

شهریار

C سرمه‌ی عشق تو دیدیم و ز زهدان^۱ عدم / کور کورانه به دنیای وجود آمده‌ایم

۱۷- زیبایی خدا مایه‌ی پیدایش عشق شد.

کج و حالا سرچشمه‌ی عشق چیست؟ زیبایی خدا. اگر خدا زیبا نبود که انسان عاشق او نمی‌شد!

حافظ

C عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت / فتنه‌انگیز جهان غمزه‌ی جادوی تو بود

حافظ

C در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

عراقی

C حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد

عراقی

C شور و غوغایی برآمد از جهان / حسن او چون دست در یغما نهاد

معنای بیت: وقتی زیبایی خدا به تاراج دل‌ها دست زد (همه را عاشق خود کرد)، جهان پر از شور و غوغا شد.

گاهی نیز عارفان می‌گویند که خداوند با خود عشق می‌بازد و شیفته‌ی زیبایی خویشتن است:

عراقی

C یک کرشمه کرد با خود آن چنانک / فتنه‌ای در پیر و در برنا نهاد

خداوند با خود کرشمه کرد (برای خودش نازی نمود) اما انسان‌ها با دیدن آن کرشمه دچار فتنه‌ی عشق شدند.

بهار

C گشت مجذوب خود و دور زد و جلوه نمود / شد از آن جلوه به پا، شوری و استیلابی

۱۸- ازلی بودن عشق

کج بر پایه‌ی باوری عارفانه، انسان از لحظه‌ی آغاز آفرینش (روز ازل) با خداوند پیمان عشق (عهد آگست) بسته است. یا به عبارتی عشق انسان به خداوند سرمدی و ازلی است.

عراقی

C حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد

خیام

C چون جوید ازل بود مرا امضا کرد / بر من ز نخست درس عشق املا کرد

حافظ

C نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است / که داغدار ازل همچو لاله‌ی خودروست



معنای بیت: می‌دانیم لاله نیز با داغی در میان سینه‌اش می‌رویید؛ پس لاله نیز مانند انسان از روز ازل و پیش از آن‌که به این دنیا بیاید، داغدار آفریده شده است.

- به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش / چنین که حافظ ما مست باده‌ی ازل است حافظ
 - نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود / زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت حافظ
 - پیش از آن کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند / منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود حافظ
- معنای بیت:** پیش از آن‌که این آسمان و این جهان را برپا کنند، نگاه من به ابروی کمائی جانان خیره بود (از روز ازل عاشق زیبایی‌های خدا بودم).

- آن زمان مهر تو می‌جُست که پیمان می‌بست / جان من با گره زلف تو در عهد‌الست^۱ خواجوی کرمانی
(لطفاً اول بیت را مرتب کنید.)^۲

معنای بیت: خداوندا، جان و روح من از روز ازل اسیر زیبایی‌های تو شده‌است و به تو عشق ورزیده است.

و سعدی چه زیبا گفته‌است که:

- همه عمر برندارم سر از این خمار مستی / که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی!

۱۹- رانده‌شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت

بر پایه‌ی باورهای مذهبی و عرفانی، ما آدمیان آفریده شده‌بودیم تا در بهشت و در جوار آفریدگارمان به سر بریم اما به دلیل سرکشی و اشتباه آدم و حوا^۳ به زمین رانده شدیم (هبوط)؛ اما باید بدانیم که این دنیا درخور و سزاوار ما نیست و ما باید دوباره به زادگاه اصلی خود یعنی همان بهشت یا جوار خداوند بازگردیم (عروج).

- بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند
- کز نیستان تا مرا ببریده‌اند / از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند ...
- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش مولانا
- خلق چو مرغیابان زاده ز دریای جان / کی کند این‌جا مقام مرغ کز آن بحر خاست مولانا

۱- عهد‌الست: پیمان میان انسان و خدا در روز ازل؛ «الست» قسمتی‌ست از آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف: ... و اشهدهم علی انفسهم آلست بریکم؟ قالوا: بلی ... (و خداوند از فرزندان آدم شهادت گرفت که: «آیا من خدای شما نیستم» گفتند: «بله» ...)

۲- پاسخ: جان من آن زمان مهر تو را می‌جُست که در عهد‌الست با گره زلف تو پیمان می‌بست.



معنای بیت: ما انسان‌ها مانند مرغابی‌هایی هستیم که در دریای بیکران هستی خدا زاده شده‌ایم. پس گرچه برای مدتی به این دنیای مادی کوچ کرده‌ایم اما در این‌جا اقامت همیشگی نخواهیم داشت و به سوی زادگاه خود (جوار خدا) باز خواهیم گشت.

آمد موج‌الست کشتی قالب بیست / باز چو کشتی شکست نوبت وصل و لقاست
معنای بیت: پیمان عشق و بندگی میان انسان و خدا همچون موجی بود که آمدنش باعث شکل گرفتن کالبد وجود انسان شد (یعنی اگر آن پیمان عشق و دوستی نبود، انسان هم آفریده نمی‌شد.) و هرگاه جان ما از بند جسم رها شود، دوباره به سوی خدا باز می‌گردد و به دیدار و وصال او می‌رسد.

من مرغ لاهوتی^۱ بدم دیدی که ناسوتی^۲ شدم / دامش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک / دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
 جان که از عالم علوی^۳ ست یقین می‌دانم / رخت خود باز برآیم که همان‌جا فکنم
 من ملک بودم و فردوس برین^۴ جایم بود / آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم^۵
 طایر گلشن قدس^۶ چه دهم شرح فراق / که در این دامگه حادثه^۷ چون افتادم
 چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی^۸ ست / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
 تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر / ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
معنای بیت: ای انسان تو را از فراسوی دیوارهای عرش خدا به سوی خود می‌خوانند؛ نمی‌دانم که چرا در دام این دنیای مادی اسیر شده‌ای (ارج و شأن تو بسیار است ای انسان؛ خود را از این دام رها کن و به سوی خدا بازگرد.)

شهباز دست پادشهم این چه حالت است / کز یاد برده‌اند هوای نشیمنم؟
 («م» در پایان مصراع دوم در جای اصلی‌اش نیامده است؛ جای اصلی آن کجاست؟^۹)

۱- لاهوتی: معنوی، الهی

۲- ناسوتی: مادی

۳- علوی: بالایی، بالا (مقابل «سفلی»)

۴- برین: بالایی، بالا (مقابل «زیرین»)

۵- دیر خراب‌آباد: کنایه‌ای است از دنیا که آبادی و سرزمینی است پر از خرابی و ویرانی («خراب‌آباد» یک ترکیب تناقض‌آمیز یا پارادوکسیکال است.)

۶- طایر گلشن قدس: پرنده‌ی باغ بهشت

۷- دامگه حادثه: منظور دنیای مادی است.

۸- خوش‌الحان: خوش‌آواز

۹- البته سؤال سختی است اما با کمی حوصله و امتحان احتمالاً به جواب رسیده‌اید؛ بله، بعد از «یاد».



معنای بیت: من مانند عقابی هستم که به نشستن بر دست پادشاه خورده‌بودم (من آفریده‌ی عزیز و مقربِ خدا بودم) این چه وضعیتی‌ست که گرفتار آن شده‌ام و چگونه توانسته‌اند حال و هوای نشستن بر دست پادشاه (بودن در کنار خدا) را از خاطر من پاک کنند؟! (چه طور مرا به این دنیای مادی دلخوش کرده‌اند؟!)

۲۰- ابدی بودن عشق

عشق در وجود عاشقان و عارفان جاویدان و همیشگی‌ست و حتی با مرگ جسم نیز از میان نمی‌رود. در قیامت نیز عاشق و عارف با یاد عشق دلداری و به امید یافتن او سر از خاک برمی‌دارد.

به این بیت زیبای سعدی توجه کنید:

○ نَفْسِ آرزو کند که تو لب بر لبش نهی / بعد از هزار سال که خاکش سبو بود
معنای بیت: وجود من در این آرزوست که بمیرد و خاک شود و از آن خاک روزی کوزه‌ای بسازند و تو برای نوشیدن آب، لب بر لب آن کوزه بنهی! (پس عاشق پس از مرگ نیز در پی رسیدن به معشوق است). سعدی در بیت زیر نیز آرزو دارد که اگر خودش به یار نرسیده است، لااقل خاک وجود او پس از مرگ در کوی یار بنشیند:

- در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم / بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
عشق همچون آتشی‌ست که پس از مرگ نیز از پیکر در خاک شده‌ی عاشق شعله می‌کشد:
- بگشای تَرَبِّم را بعد از وفات و بنگر / کز آتش درونم دود از کفن برآید
حافظ
- روز مرگم بر سر تابوت خواهد شعله زد / آتش عشقت که در دل دارم از گهواره من
اوحدی مراغه‌ای
- عشق به خداوند نیز که عشقی ازلی و بی‌آغاز است تا ابد در وجود عارف پایدار خواهد ماند:
- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند / تا ابد سر نکشد وز سر پیمان نرود
حافظ
- ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست / هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام
حافظ
- روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق / شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم
حافظ

* با این نگاه، مرگ برای عارف خوش‌آیند است زیرا مرحله‌ای‌ست که او را به دیدار محبوب نزدیک‌تر می‌کند:

- به خوابگاه عدم گر هزار سال بخشیم / به خواب عافیت آن‌گه به بوی موی تو باشم
سعدی



مرگ در مذهب ما فرصت بال‌افشانی‌ست / صبح امید دمد اهل صفا را ز کفن
معنای بیت: در مذهب ما عارفان و عاشقان، مرگ فرصتی برای پریدن به سوی خداست؛ وقتی ما را در کفن می‌گذارند صبح امید ما برای رسیدن به خدا طلوع می‌کند.

✽ در قیامت نیز عاشق و عارف در بیم و امید دوزخ و بهشت نیست بلکه تنها به یاد معشوق است و به دنبال او:

C به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم / به گفت‌وگویی تو خیزم به جست‌وجوی تو باشم
 C زان می که ریخت عشقت در کام جان سعدی / تا بامداد محشر سر در خمار دارم^۱
 C چون من از خاک لحد لاله‌صفت برخیزم / داغ سودای توأم سرّ سویدا^۲ باشد
 حافظ

فب فکر کنم بهتر باشد که تا این‌جا مفهوم‌های این بخش را یک بار دوره کنید و بعد به سراغ تمرین بروید.

تمرین: در هر یک از بیت‌های زیر، کدام یک از مفهوم‌های رایجی که تا این‌جا خوانده‌ایم، مطرح شده‌است؟

- C ۱- غافل از مور مشو گرچه سلیمان باشی / که ز هر ذره به درگاه خدا راه بود
 صائب تبریزی
- C ۲- سراینده خود می‌نگردد خموش / ولیکن نه هر وقت باز است گوش
 سعدی
- C ۳- خدا را یافتیم در عرش اعظم / نموده عکس او در جمله عالم
 عطار
- C ۴- نه این نقش دل می‌ریاید ز دست / دل آن می‌ریاید که این نقش بست
 سعدی
- O ۵- نازت ننهادی به دل این بار امانت / گر حسن تو از عشق، گرانبار نبودی
 نظیری نیشابوری
- O ۶- پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود / با خود آوردم از آن‌جا نه به خود برستم
 سعدی
- O ۷- سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر / هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست حافظ
 حافظ
- O ۸- مهر تو نشسته بر دل من / عشق تو سرشته با گل من
 ادیب الممالک فراهانی
- O ۹- چون به زمین، آفتاب درنگرد ز آسمان / شبنم افتاده را سر به فلک برشود
 سیف فرغانی
- O ۱۰- آدمی گر خون بگرید از گرانباری رواست / که آن چه نتوانست بردن آسمان، بر دوش برد
 صائب تبریزی
- O ۱۱- سربه‌سر هستی از این عشق وزین جاذبه خاست / باشد این قصه ز اسرار ازل افشایی
 بهار
- O ۱۲- مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم / طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
 حافظ

۱- کسی که خمار است، به دنبال می‌است تا رفع خماری کند؛ پس سعدی در بامداد محشر دوباره می‌عشق او را جست‌وجو می‌کند.

۲- سرّ سویدا: راز پنهان دل، آن‌چه در عمق دل جای دارد.



پاسخ:

- ۱- معنای بیت: ای انسان اگر در اوج عظمت و قدرت هم هستی نباید به دیگر پدیده‌های عالم - حتی یک مورچه - به چشم حقارت نگاه کنی زیرا در دل هر ذره‌ای عظمتی هست که ما را به سوی عظمت خدا رهنمون می‌شود ← در دل هر ذره‌ای عظمتی نهفته است.
- ۲- معنای بیت: سراینده‌ی جهان (خدا) هیچ‌گاه از سرودن و خواندن بازمی‌ایستد اما ما همیشه توان شنیدن صدای او را نداریم ← خدا در کنار ماست اما ما از درک او عاجزیم.
- ۳- مفهوم بیت: تمام جهان تصویری از خداست ← ۱- جلوه‌ی خدا در پدیده‌ها ۲- مفهوم وحدت وجود
- ۴- از زیبایی انسان به زیبایی خدا رسیدن. (بین «نقش» و «دل» کسره می‌آید یا درنگ؟)
- ۵- معنای بیت: اگر زیبایی تو سرشار از حال و هوای عاشقانه نبود، هیچ‌گاه با کرشمه‌ای انسان را عاشق خود نمی‌کردی و بار امانت عشق را بر دوش او نمی‌نهادی ← ۱- زیبایی خدا مایه‌ی پیدایش عشق و آفرینش انسان است. ۲- عشق امانت الهی است.
- ۶- ازلی بودن عشق (نه به خود برستم: آن را با خود همراه نکرده‌ام؛ عشق چیزی نیست که من به اختیار خودم آن را برگزیده‌باشم و با خود همراه کرده‌باشم).
- ۷- ابدی و ازلی بودن عشق.
- ۸- عشق در سرشت انسان است.
- ۹- عشق مایه‌ی کمال وجود انسان است.
- ۱۰- عشق امانت الهی است.
- ۱۱- عشق مایه‌ی آفرینش انسان و جهان است.
- ۱۲- رانده‌شدن انسان از نزد خدا و میل او برای بازگشتن به سوی خدا.

۲۱- تقابل عشق و عقل

عشق و عقل با هم جمع نمی‌شوند. ممکن نیست که کسی بتواند هم به دستورها و مصلحت‌اندیشی‌های عقل خود عمل کند هم عاشق باشد. عشق و عقل چون دو فرمانروایند که هرگز در یک کشور نمی‌کنند؛ با آمدن پادشاه عشق، عقل باید به دنبال کار خود برود!

- فرمان عشق و عقل به یک جای نشینند / غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی
- بهای باده‌ی چون لعل چیست؟ جوهر عقل / بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد

سمعی

حافظ



معنای بیت: در این دنیا کسی سود می‌کند که در بهای مستی و عاشقی عقل خود را بپردازد (عقل خود را رها کند و به مستی عشق روی آورد).

C ورای^۱ طاعت دیوانگان ز ما مطلب / که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست
پس شیخ و بزرگِ عارفان، عاقل بودن را گناه به شمار می‌آورد.

C بر هوشمند سلسله ننهاده دست عشق / خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
معنای بیت: هیچ‌گاه عشق، انسان هوشمند و عاقل را گرفتار خود نمی‌کند؛ اگر می‌خواهی به وصال یار برسی باید عقل و هوش را کنار بگذاری.

C پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشنیده‌است بو / از مستی‌اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

C بر کشیدم تیغ عشق لایزالی^۲ از نیام / بی‌دریغی^۳ گردن عقل هیولانی^۴ زدم

C مکن ملامت دردی‌کشان باده‌پرست / که جای عقل نباشد دماغ^۵ عاشق مست

O عقل گوید پا منه کاندر فنا جز خار نیست / عشق گوید عقل را کاندر تو است آن خارها

معنای بیت: عقل به ما می‌گوید که در راه عشق پا نگذاریم که جز سختی و عذاب نصیبمان نمی‌شود و عشق در پاسخ می‌گوید که تمام سختی‌ها و عذاب‌ها به خاطر عقل است.

O گر درآید عاقلی، گو راه نیست / و درآید عاشقی صد مرحبا
پس عاشقان، عاقلان را به جمع خود راه نمی‌دهند.

O پرستش به مستی‌ست در کیش مهر / برون‌اند زین جرگه هشیارها

❖ در بسیاری از سروده‌ها تأکید شاعر بر این است که عشق برتر از عقل است. و کارهایی از او

برمی‌آید که از دست عقل ساخته نیست:

O شود آسان ز عشق کاری چند / که بود نزد عقل بس دشوار

O بسا عقل زورآور چیردست / که سودای عشقش کند زیردست

O چو سودا خرد را بمالید گوش / نیارد دگر سر برآورد هوش

معنای بیت: وقتی عشق (سودا) گوش خرد را بمالد و او را تنبیه کند دیگر عقل و هوش نمی‌تواند و جرئت نمی‌کنند که در وجود عاشق سر بلند کنند و سخنی بگویند.

۱- ورای: پیش‌تر از، بالاتر از (وَرَا: پشت، پس، بالا)

۲- لایزالی: فناناپذیر، نامیرا، جاویدان

۳- بی‌دریغی: بی‌دریغ (بی) بر قید بودن این کلمه تأکید دارد.

۴- هیولانی: فاسدشدنی، مادی، فناپذیر

۵- دماغ: مغز، ذهن

هاتف اصفهانی

سعدی

سعدی



- چو عشق آمد از عقل دیگر مگویی / که در دست چوگان اسیر است گوی
 سعیدی
معنای بیت: عقل در برابر عشق مانند گوی است در خَمِ چوب چوگان؛ یعنی اختیار عقل به دست عشق است.
- این همه شعبده‌ها عقل که می‌کرد این‌جا / سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد
 حافظ
معنای بیت: چاره‌گری‌ها و نیرنگ‌های عقل برای پیروزی بر عشق مانند شعبده‌بازی‌های سامری بود در برابر معجزه‌های حضرت موسی که یقیناً بی‌فایده و محکوم به شکست است.
- درسی که عشق داد فراموش کی شود / از بحث و از جدال و ز تکرار فارغیم
 مولانا
معنای بیت: درس و تجربه‌ی عشق هرگز از یاد نمی‌رود- زیرا با سرشت انسان همگون است- برخلاف گفته‌های عقل که برای به خاطر سپردن آن‌ها نیاز به بحث و گفت‌وگو و تکرار است.
- پای استدلالیان چوبین بُود / پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
 مولانا
معنای بیت: اهل منطق و استدلال در پیمودن راه حقیقت به کسانی می‌مانند که پای چوبین و مصنوعی دارند و اختیار پاهایشان در دستشان نیست؛ به‌همین دلیل نمی‌توانند در این مسیر بیش از چند گامی بردارند.
- خاطر خیاط عشق گرچه بسی بخیه زد / هیچ قبایی ندوخت درخور بالای عشق
 شیخ بهایی
معنای بیت: عقل هرچه تلاش کرد نتوانست لباسی در حد و اندازه‌ی قد و بالای عشق بدوزد؛ پس شناختن عظمت و زوایای وجود عشق برای عقل ممکن نیست.

کج پس باید از عقل گریخت (عقل‌گریزی).

- آزمودم عقل دوراندیش را / بعد از این دیوانه سازم خویش را
 مولانا
- ز باده هیچت اگر نیست این نه بس که تو را / دمی ز وسوسه‌ی عقل بیخبر دارد
 حافظ
معنای بیت: اگر می‌گویی که از شراب هیچ سودی به تو نمی‌رسد، همین کافی نیست که تو را از وسوسه‌ها و دغدغه‌های عقل برای مدتی رها می‌سازد؟
- نهادم عقل را ره‌توشه از می / ز شهر هستی‌اش کردم روانه
 حافظ
معنای بیت: در کوله‌بار عقل، توشه‌ی شراب گذاشتم و به او گفتم که برای مدتی به سفر برو و از هستی من رخت بریندا! (به کمک شراب و مستی خودم را از دست عقل خلاص کردم).
- دفتر دانش ما جمله بشوید به می / که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
 حافظ
معنای بیت: باید دانش‌های عقلانی را از وجودمان پاک کنیم زیرا من روزگار را دیدم که در پی یافتن دانایان و آزار آن‌ها بود!
- با عقل گشتم هم‌سفر یک کوره‌ره از بی‌کسی / شد ریشه‌ریشه دامنم از خار استدلال‌ها!
 صائب



۲۲- تقابل تشریح و عرفان

در طول تاریخ معمولاً میان عارفان و عالمان دینی اختلاف و درگیری وجود داشته‌است. عالمان دینی که زهد و پارسایی و رعایت دقیق قوانین شرعی را رمز رستگاری و جلب رضای خداوند می‌دانند عارفان را دین‌دارانی سهل‌انگار و گمراه می‌شمارند و حتی در مواردی آن‌ها را کافر و ملحد قلمداد کرده‌اند.^۱ از سوی دیگر عارفان نیز عالمان دینی و اهل شریعت (متشرعان) را «اهل صورت» می‌نامند؛ یعنی کسانی که از دین تنها به ظاهر آن و اعمال و رفتار عبادی بسنده کرده‌اند و به معنا و باطن اصلی دین پی نبرده‌اند.

اگر درس «حسین بن منصور حلاج» را در کتاب پیش‌دانشگاهی خوانده‌باشید، حتماً به یاد دارید که حلاج در پاسخ جنید، مرگ را از درآمدن به لباس علمای دین و متشرعان بهتر می‌داند:

حسین گفت: آن روز که من سر چوب‌پاره سرخ کنم، تو جامه‌ی اهل صورت پوشی
تذکره‌الاولیا

نیست اهل زهد را آگاهی از اسرار عشق / نقد دین بی‌قیمت افتاده است در بازار عشق

از طریق عاقلی بیزار باشد زار عشق / دین همی بر باد باید داد در اطوار عشق
امیر علی شیر نوایی

همه قبیله‌ی من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
سعدی

می‌بینیم که سعدی عشق را مایه‌ی شاعری و جدانشدنش از قبیله‌ی عالمان دینی می‌داند.

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد / دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
حافظ

در این‌جا حافظ زاهد صورت‌گرا را همچون دیوی می‌داند که از رندان عارف- که به باطن قرآن و دین

راه یافته‌اند- می‌گریزد!

و در بیت‌های زیر، خواسته‌ی زاهد خودبین را مقابل خواسته‌ی خدا می‌داند و او را نیرنگ‌باز و ریاکار

می‌شمارد:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند / گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایند؟

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند / دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند

در میخانه بستند خدایا مپسند / که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند
حافظ

جلوه بر من مفروش ای ملک الحجاج که تو / خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
حافظ

۱- از جمله حسین بن منصور حلاج، عین القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی که به حکم و فتوای علمای زمان خود به قتل رسیدند.



معنای بیت: ای سرپرست کاروان حاجیان، زهد و دینداری‌ات را به رخ من نکش زیرا تو که به مکه می‌روی تنها خانه‌ی خدا را می‌بینی و من از راه دل، صاحب آن خانه یعنی خدا را می‌بینم (من به عمق خداپرستی رسیده‌ام و تو در صورت و ظاهر آن مانده‌ای).

۲۳- کعبه‌ی دل

عارفان و شاعران ایرانی دل را کعبه‌ی درونی انسان می‌دانند زیرا باور دارند که خداوند در دل و جان انسان حضور دارد نه در کعبه‌ی حجاز که از سنگ و گل ساخته شده‌است.

- این کعبه دل و جان عزیز است و به هر جاست / آن کعبه گل و سنگ بیابان حجاز است صفای اصفهانی
 - حاجی طلبد کعبه و ما معتکف دل / این کوی حقیقت بود آن راه مجاز است صفای اصفهانی
 - حاجیان کعبه‌ی گل محترم باشند، لیک / گرد دل گردیدگان را احترامی دیگر است صائب تبریزی
 - برو طواف دلی کن که کعبه‌ی مخفی‌ست / که این خلیل بنا کرد و آن خدا خود ساخت زب النسا
- معنای بیت:** شاعر می‌گوید اگر می‌خواهی خدا را بیابی به دلت توجه کن که کعبه‌ی پنهانی‌ست^۱ زیرا خانه‌ی خدا در مکه، ساخته‌ی دست ابراهیم خلیل است اما این خانه را خدا با دستان خود- طبق سلیقه‌ی خودش!- برای خود ساخته است، پس احتمالاً بیش‌تر در خانه‌ی دل به سر می‌برد تا خانه‌ی خدا در مکه!

۲۴- ارزش دل شکسته

در حدیثی قدسی از پیامبر (ص) نقل شده است که «خدا در دل‌های شکسته جای دارد» بر همین پایه عارفان و شاعران ما همیشه در پی دل‌شکستگی‌اند!

- بکن معاملهای وین دل شکسته بخر / که با شکستگی ارزد به صدهزار درست حافظ
 - بشکن دل بی‌نوا‌ی ما را ای عشق / این ساز شکسته‌اش خوش‌آهنگ‌تر است سیدحسن حسینی
 - هر کجا ویران بود آن جا امید گنج هست / گنج حق را می‌نجویی در دل ویران چرا؟ مولانا
- معنای بیت:** گنج را در ویرانه‌ها باید جست پس دلت را ویران کن تا گنج خدا را در آن پیدا کنی!

۱- البته «مخفی» تخلص شاعر هم هست و در این جا با ایهام به کار رفته است.



در بیت‌های زیر هم شاعر به رابطه‌ی میان ویرانی و خرابی دل و امید یافتن گنج (معشوق، خدا یا عشق) در آن اشاره دارد:

سایه‌ای بر دل ریشم فکن ای گنج روان^۱ / که من این خانه^۲ به امید تو ویران کردم
 خراب‌تر ز دل من غم تو جای نیافت / که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول
 حافظ
 حافظ
 در این بیت، حافظ غم عشق را همچون گنجی می‌داند که خود را در دل او جا کرده‌است زیرا دل او ویران و خراب است!

۲۵- دوری از زهد ریایی

کله از آموزه‌های مهم عرفانی و اخلاقی شاعران ایران، دوری از زهد ریایی است؛ یعنی عبادت خدا به قصد خودنمایی یا سوءاستفاده‌های مادی و دنیوی. این عبادت نه تنها مایه‌ی نزدیکی به خدا نمی‌شود بلکه همچون شرک و بت‌پرستی زاهد و عابد را از خدا دور می‌کند.

سعدی در گلستان از زاهدی حکایت می‌کند که روزی مهمان پادشاه بود و برای آن‌که در چشم پادشاه، تارک دنیا و خداپرست جلوه کند، زودتر از همیشه دست از غذاخوردن کشید و بیش‌تر از همیشه نمازش را طولانی کرد؛ وقتی به خانه برگشت، چیزی برای خوردن خواست. پسرش به او گفت که: آیا در مهمانی پادشاه نیز سیر نشدی؟ جواب داد: در حضور پادشاه بسیار کم خوردم و آن غذاخوردن مرا سیر نکرد و فایده‌ای نداشت. پسرش گفت: نمازت را هم دوباره بخوان که آن نمازخواندت نیز مطمئناً فایده‌ای نداشته‌است (زیرا به قصد خودنمایی و ریا بوده است نه برای خدا).

در بند خلق مانده و در زهد آن کنی / تا گویدت کسی که فلانی ست پارسا
 عطار
 عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند / بیچاره در آینه‌ی تاریک چه بیند
 سعدی
 گنه‌کار اندیشناک از خدای / به از پارسایی عبادت‌نمای
 سعدی
 کلید در دوزخ است آن نماز / که در چشم مردم گزاری دراز
 سعدی
 چو روی پرستیدنت بر خداست / اگر جبرئیل نبیند رواست
 سعدی
معنای بیت: اگر هدف پرستیدن خداست، بهتر است که عبادتت از چشم جبرئیل نیز پنهان باشد (چه رسد به مردم).

۱- گنج روان: چیزی به ارزشمندی گنج که راه می‌رود و ساکن نیست ← استعاره از معشوق بسیار ارزشمند و عزیز

۲- این خانه: منظورش همان خانه‌ی دلش است.



- برخی‌ز تا یک سو نهیم این دلق ازرق‌فام را / بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوانام را
معنای بیت: بیا تا پوشیدن این لباس آبی رنگ را- که در گذشته لباس زاهدان و صوفیان ظاهر ساز بود- کنار بگذاریم (از ظاهر دین و تصوف دوری کنیم) و به رندی و مستی روی آوریم تا خود را از دست این تقوای ظاهری و ریاکارانه که با شرک برابر است رهایی بخشیم.
- آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت / حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو
 * عارفان بزرگ در چند قرن اول پس از اسلام بر این باور بودند که «راه‌های رسیدن به خدا به تعداد افراد بشر است»؛ یعنی برای رسیدن به خدا، هرکس می‌تواند راه و رسم خودش را داشته‌باشد؛ به همین دلیل آن‌ها چندان در پی جمع‌کردن مرید و به‌وجود آوردن سنت و طریقتی خاص نبودند اما آرام آرام، عرفان در قالب تصوف و صوفی‌گری چهره عوض کرد و هر صوفی سرشناس برای خود مریدان و طریقتی خاص به‌هم رساند که در آن ظاهر، پوشش و رفتارهایی خاص ترویج می‌شد (مثلاً بعضی، خرقه‌هایی با آستین کوتاه می‌پوشیدند یا برخی دستار و عمامه‌ی نیمه‌باز بر سر می‌گذاشتند؛ گروهی موی سر و صورت خود را بلند و آشفته نگه می‌داشتند یا لباس‌های آبی‌رنگ به تن می‌کردند و ...) این باعث شد که رفته‌رفته صوفی‌گری نیز به آفت ظاهرسازی و ریا آلوده گردد و مورد انتقاد شاعران اندیشمند و آزاداندیش واقع شود؛ به همین دلیل خرقه‌پوشی- که نشانه‌ی صوفی‌گری و پارسایی است- در شعر فارسی اغلب مورد نیشخند و سرزنش است:
- خدا زان خرقه بیزار است صد بار / که صد بت باشدش در آستینی
معنای بیت: ای صوفی ظاهر ساز، خدا از خرقه‌ی تو بیزار است زیرا آن را به اسم خدا بر تن کرده‌ای اما نیت واقعی تو خودنمایی است؛ پس خرقه‌ی تو بت‌کده‌ای ست و تو ظاهرپرستی نه خداپرست.
- بیفشان زلف و صوفی را به پایازی و رقص آور / که از هر گوشه‌ی دلش هزاران بت بیفشانی
 ○ به زیر دلق مرقع^۱ کمندها دارند / درازدستی این کوته‌آستینان بین
معنای بیت: در زیر جامه‌ی وصله‌وصله و خرقه‌ی آستین کوتاه خود!- که نشانه‌ی تصوف بوده‌است- کمندها تعبیه کرده‌اند تا به حق مردم دست‌اندازی کنند و از ظاهر صالح خود سوءاستفاده نمایند. سرزنش سوء استفاده از وجهه‌ی دینی و عرفانی از مضمون‌های مهم در ادبیات فارسی است:

۱- مرقع (چهل تکه)، دلق، پشمینه و خرقه از جامه‌های صوفیان بوده‌است.



- C که چون گربه زانو به دل برنهند^۱ / وگر صیدی افتد، چو سگ برجهند
 C سوی مسجد آورده دکان شید^۲ / که در خانه کم‌تر توان یافت صید
 C نه پرهیزگار و نه دانشورند / همین بس که دنیا به دین می‌خرند
 C این تقوی‌ام تمام که با شاهدان شهر^۳ / ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم
 C واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
 C گوییا باور نمی‌دارند روز داوری / کاین همه قلب و دغل در کار داور^۴ می‌کنند
 C مشکلی دارم، ز دانشمند مجلس باز پرس: / «توبه‌فرمایان چرا خود توبه کم‌تر می‌کنند؟»
 حافظ
 شاعران ما مستی و رندی و سستی در امر دین را از زهد و پارسایی به قصد خودنمایی و فریب مردم
 بهتر می‌دانند:
- C هر ناله که رندی به سحرگاه زند / از طاعت زاهدان سالوس^۵ به است
 C می لعلگون خوش‌تر است ای سلیم / که خونابه‌ی اندرون یتیم
 C معنای بیت: ای مسلمان، شراب بنوشی بهتر از آن است که- از وجهی دینی‌ات سوءاستفاده کنی و -
 مال یتیمان را به تاراج ببری و خون به دل آن‌ها دراندازی.
- C دانی غرضم ز می‌پرستی چه بود؟ / تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم
 C فقیه مدرسه فتوا همی‌دهد در شهر / که خون خلق حلال است و آب باده حرام
 C باده‌نوشی که در او روی و ربایی نبود / بهتر از زهدفروشی که در او روی^۶ و ریاست
 C می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب^۷ / بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
 حافظ
 ناصر بخارایی
 انوری

۲۶- وارستگی

کجھ وارستگی یعنی نداشتن وابستگی. عارفان می‌کوشند به هیچ چیز در این دنیا دل نبندند تا جانشان از بند وابستگی‌های دنیایی آزاد شود و به سوی حقیقت به پرواز درآیند.

۱- زانو به دل برنهادن = زانو بغل گرفتن: کنایه از گوشه‌گیری اختیار کردن (در این‌جا یعنی به ظاهر گوشه‌گیر اند و تارک دنیا اما...)

۲- شید: ریا و نیرنگ

۳- شاهدان شهر: زیبارویان شهر

۴- داور: در این‌جا منظور خداوند است.

۵- سالوس: نیرنگ‌باز

۶- روی: مجاز از صورت و ظاهر

۷- ز اغیار در حجاب: دور از چشم مردم (بدون تظاهر به گناه)



- غلام همتِ آنم که زیر چرخ کبود / ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است حافظ
- حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش‌دلی‌ست / تا نپنداری که احوال جهان‌داران خوش است^۱ حافظ
- حافظا ار بر صدر نشینند ز عالی‌مشربی‌ست / عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست حافظ
- معنای بیت:** اگر حافظ بر صدر و بالای مجلس نمی‌نشیند، نشانه‌ی همت والای اوست؛ زیرا عاشقی مانند او که درد عشق را به جان می‌خرد دیگر در پی ثروت و قدرت نیست.

- پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است / بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است خواجوی کرمانی
- مفهوم بیت:** در ادبیات فارسی، سلیمان (همانند جمشید) نماد قدرت و شکوه است و از دید عارفان شکوه و قدرت سلیمان هیچ است (باد هواست) زیرا آزادبودن از وابستگی‌های این دنیا مایه‌ی شکوه و قدرت واقعی‌ست.

- مشت‌ی سگان نگر که به هم درفتاده‌اند / ما سگ نزاده‌ایم و ز مردار فارغیم مولانا
- معنای بیت:** منظور مولانا از «مردار» همین جهان مادی‌ست - که از نظر او مانند لاشه و مردار فاسد و بی‌ارزش است - و مقصودش از سگان همان انسان‌هایی‌ست که نیازمند و وابسته‌ی این جهان هستند. (یعنی بنده و بسیاری از شما و دیگران!)

- ولی رادمردان و وارستگان / نیازند هرگز به مردارها علامه طباطبایی
- کشیدند در کوی دل‌دادگان / میان دل و کام دیوارها علامه طباطبایی
- معنای بیت:** عارفان در کویی به سر می‌برند که میان دل و خواسته‌های دنیایی (کام‌ها) دیواری کشیده شده است ← عارفان به خواسته‌های دنیایی دل نمی‌بندند.^۳

۱- معنای مصراع دوم: می‌ادا فکر کنی که حال و روز کسانی که از این جهان مادی بهره دارند (ثروتمندان و قدرتمندان) خوب و رضایت‌بخش است.

۲- در تحلیل تاریخی، ایرانیان پس از هجوم مرگبار مغول‌ها و ویرانگری‌های خانمان‌سوز این قوم نیمه‌وحشی نامتمدن، وقتی که دیدند باز هم هرچه ساخته‌بودند در چشم‌پرهم‌زدنی از دست رفت و نابود شد، یک‌باره قید دنیا و مافی‌ها را زدند و به این نوع تفکر عارفانه و صوفیانه - که البته از دیرباز هوادارانی در میان ایرانیان داشت - جمعاً پناه آوردند و گفتند اصلاً دنیا جز دام و بند و چاه و زندان و جیفه و مردار چیست که ما بخواهیم به خاطر از دست دادنش غمگین باشیم؟ اما در واقع این عرفان‌زدگی نشانه‌ی نوعی سرخوردگی و افسردگی اجتماعی است و گرنه کدام جامعه‌ی پیشرو و متمدن را در طول تاریخ بشر سراغ داریم که برای رسیدن به آرزوها، خواسته‌ها و تکامل انسانی و فرهنگی خود نیازی به قدرت و ثروت و اعتبار و آبرو نداشته باشد؟ عرفان راهی‌ست خاص به سوی خدا و ویژه‌ی خواص نه همه‌ی افراد یک جامعه؛ شاید به همین دلیل عارفان سده‌های آغازین پس از اسلام داعیه‌ی دعوت همگانی مردم به سوی عرفان را نداشتند.

۳- نه این‌که عارفان نمی‌توانند به کام‌های خود برسند؛ بلکه دل آن‌ها با کام‌ها (خواسته‌ها و هوس‌ها) ارتباط و پیوندی ندارد؛ بین دل آن‌ها و کام‌ها فاصله است.



۲۷- برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا برید.

کلمه عارفان، وارستگی و دل‌کنندن از دنیا را راه رسیدن به حقیقت، عالم غیب و خدا می‌دانند.

C از مضیق حیات درگذری / وسعت ملک لامکان^۱ بینی
زندگی مادی همانند تنگنایی است که اگر از آن بیرون بیاییم به گستره‌ی عالم غیب راه خواهیم یافت.

C تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون / کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
حافظ
معنای بیت: تو که از خانه‌ی طبیعت و عالم مادی خارج نمی‌شوی، نمی‌توانی به کوی حقایق راه پیدا کنی (شرط راه یافتن به حقایق، گذشتن از مادیات است).

C دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
سنایی
منظور از زندان و چاه ظلمانی، دنیای مادی و منظور از جهان، عالم حقایق غیبی یا عالم معنوی عارفان است.

C همین خمش کن، خار هستی را ز پای دل بکن / تا ببینی در درون خویشتن گلزارها
مولانا
معنای بیت: سخنی نگو و فقط تلاش کن تا دل و جانت را از شر خار آزاردهنده‌ی هستی مادی خلاص کنی. آن‌گاه وجودت پر از گل‌های معنا و حقیقت خواهد شد.

C ذوق سماع مجلس آنست به گوش دل / وقتی رسد که گوش طبیعت بیاگنی
سعدی
معنای بیت: وقتی شور و غوغای مجلس انس و نزدیکی با خدا به گوشت می‌رسد- وقتی به حریم مقربان خدا راه می‌یابی- که گوش طبیعی و مادیات (گوش سرت) کر شده‌باشد (به مسائل مادی هیچ توجهی نداشته باشی).

C حقیقت سرایی ست آراسته / هوا و هوس گرد برخاسته
C نبینی که جایی که برخاست گرد / نبیند نظر گرچه بیناست مرد
سعدی
پس انسان توانایی دیدن حقیقت را دارد به شرطی که خود را از گرد و غبار مادیات خلاص گرداند.

۲۸- در دل عارف فقط عشق خداست.

کلمه عارف می‌خواهد که به هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا دل نبندد. عشق خدا به حدی است که دیگر جایی برای عشق به دیگر چیزها باقی نمی‌گذارد.

۱- ملک لامکان: جایی که در آن مکان معنایی ندارد، عالم غیب، عالم غیرمادی



- خواجه عبدالله انصاری
- الهی در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار.
- هر شاهدهی که در نظر آمد به دلبری / در دل نیافت راه که آن‌جا مکان توست
- امید تو بیرون برد از دل همه آمیدی / سودای تو خالی کرد از سر همه سودایی
- تا گل روی تو دیدم همه گل‌ها خارند / تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند^۱
- تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم / بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
- معنای بیت: تا با تو عهد و پیمان دوستی بستم، پیمان دوستی‌ام را با همگان شکستم. این رواست که بعد از رسیدن به عشق تو انسان همه‌ی پیمان‌ها و دوستی‌هایش را رها کند و فقط به عشق تو بپردازد.
- نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم!
- در دل ندهم راه دگر مهر بتان^۲ را / مهر لب تو بر در این خانه^۳ نهادیم
- پاسبان حرم دل شده‌ام، شب همه شب / تا در این پرده جز اندیشه‌ی او نگذارم
- تو مرا جان و جهانی، چه کنم جان و جهان را / تو مرا گنج روانی، چه کنم سود و زیان را
- معنای بیت: تو همه چیز من هستی و با وجود تو به هیچ چیز دیگری نیاز و توجه ندارم.

حافظ

حافظ

حافظ

مولانا

۲۹- خود را هیچ‌انگاشتن

کھ عارف خود را در برابر خدا هیچ می‌انگارد. او مانند قطره‌ای از دریای بیکران وجود خداوند است که باید به آن بیوندد و در آن محو شود.

- که جایی که در یاست من کیستم / گر او هست حقاً که من نیستم
- بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار / که با وجود تو کس نشنود ز من که منم
- فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست / کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
- بگفتا مبر نام من پیش دوست / که حیف است نام من آن‌جا که اوست
- اگر یاری از خویشانم دم مزین / که شرک است با یار و با خویشان
- («ی» در «یاری» چه معنایی می‌دهد؟ در کدام مصراع حذف فعل دیده می‌شود؟^۴)
- مرا بر تلف^۵ حرص دانی چراست؟ / چو او هست اگر من نباشم رواست

سعدی

حافظ

حافظ

سعدی

سعدی

سعدی

۱- البته این بیت و دو بیت قبل را می‌توان کاملاً عاشقانه نیز در نظر گرفت.

۲- «بتان» استعاره از خوب‌رویان و زیباپیکران است.

۳- منظورش از «این خانه» دل است. (بین «راه» و «دگر» کسره آوردید یا درنگ؟)

۴- پاسخ: ی = هستی (اگر یاری: اگر یار و عاشق واقعی هستی) که شرک است با یار [بودن] و با خویشان [بودن]؛ یعنی اگر با معشوق هستی (ادعای عشق او را داری) دیگر نباید به فکر خودت باشی.

۵- تلف: مرگ



۳۰- فناء فی الله

اگر عارف بتواند تمام خواهش‌ها و خواسته‌های نفسانی و مادی‌اش را در درون خود بکشد و به این گفته‌ی مشهور «موتوا قبل أن تموتوا» (بمیرید پیش از آن‌که میرانده‌شوید)^۱ عمل نماید، تمام وجودش از خدا پر می‌شود و هستی او در هستی خدا محو می‌گردد و به مقام فناء فی الله می‌رسد.^۲

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست / تا کرد مرا خالی و پر کرد ز دوست
 اجزای وجودم همگی دوست گرفت / نامی ست ز من بر من و باقی همه اوست
 ابوسعید ابوالخیر

از من اثری نماند؛ این عشق ز چیست؟ / چون من همه معشوق شدم، عاشق کیست
 جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست / در عشق تو بی جسم همی باید زیست
 ابوسعید ابوالخیر

پرده از رخ برفکن تا گم شوم / کان تماشا بی وجود ما خوش است
 عطار

ماجرای پروانه‌ی بی پروای عطار (کتاب سال سوم غیر علوم انسانی) نیز حکایتی ست تمثیلی از رسیدن به مقام فنا و محو شدن در هستی خدا؛ همانند سوختن پروانه در شعله‌ی شمع:

دیگری برخاست، می شد مستمست / پایکوبان بر سر آتش نشست
 دست درکش^۳ کرد با آتش به هم / خویشتن گم کرد با او خوش به هم
 چون گرفت آتش ز سر تا پای او / سرخ شد چون آتشی اعضای او

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید / در این عشق چو مردید، همه روح پذیرید
 بمیرید بمیرید وزین نفس ببرید / که این نفس چو بند است و شما همچو اسیرید
 مولانا

مهمین مهرورزان که آزاداند / بریزند از دام جان تارها
 علامه طباطبایی

معنای بیت: عاشقان بزرگ و وارسته، خود را از دام جان و هستی مادی‌شان خلاص می‌کنند. (به مقام فنا می‌رسند.)

۱- منسوب به پیامبر اسلام (ص) است.

۲- احتمالاً بر همین اساس، عارفی همچون «حلّاج» می‌گفت: انا الحق (من خدایم)؛ نه به این معنا که دیگر خدا، خدا نیست و من خدایم بلکه با این تعبیر که من دیگر برای خودم وجودی قائل نیستم و در هستی خدا محو شده‌ام؛ مانند قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد و دیگر قطره نیست بلکه دریاست؟ چون دیگر وجود مستقلی برای او باقی نمانده است.

۳- کَش: آغوش؛ معنای مصراع: دست در آغوش آتش کرد، آتش را در آغوش کشید.



۳۱- تو خود حجاب خودی

آنچه مانع دیدار خدا و رسیدن به او می‌شود، وجود مادی انسان است که مانند حجاب یا غباری چهره‌ی زیبای خدا را از ما پوشیده نگاه می‌دارد.

- حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم / خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم حافظ
 - حجاب راه تویی حافظ، از میان برخیز / خوشا کسی که در این راه، بی‌حجاب رود حافظ
 - میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست / تو خود حجاب خودی، حافظ، از میان برخیز! حافظ
 - گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم / گفت آن زمان که نبود، جان در میانه حایل^۱ حافظ
- معنای بیت:** گفتم که ای خدا، کی بر جان ناتوان من رحم می‌کنی و مرا به خودت می‌رسانی؟ گفت: وقتی که دیگر از جانت سخن نگوئی (برای خودت وجودی قائل نباشی) زیرا حایل و مانع میان من و تو همین جان و هستی مادی توست.
- آن حکایت گلستان در کتاب سال دوم دبیرستان یادتان هست که روزی عارف بزرگ، بایزید بسطامی، در حالت مکاشفهی عرفانی به خدا می‌گوید که:
- بار خدایا، تا کی در آتش هجران تو سوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟
 - به سرش ندا آمد که: «بایزید، هنوز تویی تو همراه توست.^۲ اگر خواهی که به ما رسی، خود را بر در گذار و در آی.»
- حالا مطمئناً متوجه مفهوم عرفانی این حکایت شدید؛ مگر نه؟
- قدم در نه اگر مردی در این کار / حجاب تو، تویی از پیش بردار عطار
 - گوید تا تو با تویی هیچ مدار این طمع^۳ / جهد نمای تا بری رخت «تویی» از این سرا^۴ مولانا
- * پس راه رسیدن به خدا یکی دو قدم بیش‌تر نیست؛ یک قدم را باید بر سر خودمان بگذاریم (خودی خود را نابود کنیم) و از بند خودخواهی‌هایمان بیرون بیاییم و قدم دیگر در جوار خداییم!

۱- حایل: مانع

۲- هنوز برای خودت وجودی قائلی.

۳- منظور طمع رسیدن به خداست.

۴- سعی کن تا تویی‌ات را از وجودت بیرون کنی (برای خودت وجودی مستقل از وجود خدا در نظر نگیر وگرنه آرزوی رسیدن به خدا را در سر نداشته باش).



- C } دو قدم بیش نیست این همه راه / راه نزدیک شد سخن کوتاه
 C } یک قدم بر سر وجود نهی / و آن دگر در بر ودود^۱ نهی
 C } ز تو تا دوست راهی نیست بسیار / حجاب تو وجود توست، بردار
 C } در کلبه‌ی مقصود نفس راست نماید / از هر دو جهان هر که به یک گام برآید
معنای بیت: هر کسی که از دو جهان (هرچه غیر خدا) قدم بیرون بگذارد، به کلبه‌ی مقصود خواهد رسید و در آن‌جا نفس راحتی خواهد کشید.
- C } هر چند جهان وسعت یک گام ندارد / اما اگر از خویش برآیی همه راه است
معنای بیت: جهان برای عارف بسیار تنگ و کوچک است اما اگر یک گام برداریم و از این جهان بیرون آییم، راه رسیدن به خدا بر ما آشکار می‌شود. (به او خواهیم رسید.)
- C } یک گام به فرق تن خاکی نه و برخیز^۲ / از کوی تو تا کعبه‌ی مقصود دو گام است
 حزن لاهیجی

۳۲- از خود بی‌خود شدن و رازداری عارفانه

کعبه به باور عارفان، کسی که از رازهای هستی و راه و رسم رسیدن به حقیقت آگاه است هیچ‌گاه آن را بر دیگران فاش نمی‌کند؛ اصلاً چنین کسی آن‌چنان غرق حقیقت است که از خود بی‌خود می‌شود و دیگر سخن و خبری از او به گوش نمی‌رسد.

- C } عاشقان کشتگان معشوقند / برنیاید ز کشتگان آواز
 C } این مدعیان در طلبش بی‌خبراند / کان را که خبر شد خبری بازنیامد
 C } ما را به تو سرّی ست که کس محرم آن نیست / گر سر برود سرّ تو با کس نگشاییم
 C } دهان ببند و امین باش در سخن‌داری / که شه کلید خزانه بر امین کشدا
معنای بیت: شاه جهان (خدا) کلید گنجینه‌ی رازهای غیبی را نزد انسان‌های امین و رازدار می‌گذارد؛ پس شرط آگاه‌شدن از رازهای غیبی، رازداری و سکوت است.
- C } مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز / ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
معنای بیت: در حلقه‌ی عاشقان و عارفان هر خبری که فکرش را بکنی هست، اما مصلحت نیست که من آن‌ها را بر زبان آورم.

۱- ودود: بسیار مهربان (از ریشه‌ی مودت). صفت خداوند

۲- معنای مصراع: یک قدم بر سر تن خاکی ات بگذار و بلند شو.



- افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
معنای بیت: شمع می‌خواست که رازهای عارفان خلوت‌گزین را برملا کند اما به یاری خدا آتش در زبانش افتاد (پس نباید رازهای عارفانه را فاش کرد).
- تا کنون در پرده بود این راز و درها بسته بود / زاهد از بوی سخن هشیار شد، خاموش باش! فیض کاشانی
 ○ غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید / کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد حافظ
معنای بیت: خدا وقتی دید که انسان‌های عادی و ناآشنای عشق نیز از عشق خدا دم‌می‌زنند، از سر غیرت عاشقانه زبان خاصان و عاشقان واقعی خود را برید تا دیگر راز عشق را بر همه فاش نکنند. (زیرا معشوق، یعنی خداوند، از سر غیرت، دوست ندارد که عاشقان از عشق میان خود و او، با هر کس و ناکسی حرف بزنند و داستان عشق او و عارفان در هر کوچه و بازاری نقل شود!)
- آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر / از میان جمله او دارد خبر
 ○ تا نگرودی بی‌خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان عطار
 * گفتیم که عاشق آگاه از اسرار عشق، از خود بی‌خود است و مدهوش و بی‌هوش و دیگر مجالی برای فاش کردن رازهای عشق ندارد:
- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست مولانا
 ○ کسی را در این بزم ساغر دهند / که داروی بیهوشیش در دهند سعدی
معنای بیت: کسی به بزم عاشقانه‌ی خدا راه پیدا می‌کند (با خدا هم‌پیاله می‌شود) که ابتدا داروی بیهوشی خورده‌باشد (تا بی‌هوش و بی‌خود نشوی تو را به عالم حقایق راه نمی‌دهند).
- تا نهادم بر سر کویش قدم، رفتم ز دست / گرده‌ی بی‌هوش‌دارو^۱ بود خاک کوی دوست صائب تبریزی
 * اصلاً کسی که می‌خواهد به عالم اسرار و حقایق راه یابد؛ باید بداند که این راه را بازگشتی نیست و دیگر به او اجازه‌ی برگشت به دنیا- و احیاناً افشای راز عالم غیب- را نمی‌دهند:
- اگر سالکی محرم راز گشت / ببندند بر وی در بازگشت سعدی
 ○ اگر طالبی کاین زمین طی کنی / نخست اسب باز آمدن پی کنی سعدی
معنای بیت: اگر می‌خواهی به سرزمین رازهای غیبی راه‌یابی، نخست باید اسبی را که تو را به این دنیا باز خواهدگرداند برای همیشه متوقف کنی.^۲

۱- گرده‌ی بی‌هوش‌دارو: گرده‌ی (پودر) داروی بیهوشی!

۲- پی کردن اسب: بریدن زردپی پشت پای اسب که باعث فلج‌شدن پای اسب و بی‌حرکتی حیوان می‌شود.



۳۳- از خدا، خدا را خواستن

عاشقان خدا، از خدا هیچ نمی‌خواهند جز خدا.

- C گویند تمنایی از دوست بکن سعدی / از دوست نخواهم کرد جز دوست تمنایی
 سعدی همه در خورد رای و قیمت خویش / از تو خواهند و من تو را خواهم
 سعدی **معنای بیت:** ای خدا هر کسی در حد بینش و همتش از تو چیزی می‌خواهد و من آن قدر بلندهمتَم که به چیزی غیر از خودت راضی نمی‌شوم!
- C خلاف طریقت بود کاولیا / تمنّا کنند از خدا جز خدا
 سعدی چنّدت گویم که جز غم دوست مخور / از بهر خودی خود خدا را مطلب
 جمال اردستانی **معنای بیت:** چقدر به تو بگویم که فقط به خاطر دوری از خدا غمگین باش و غم چیزهای دیگر را در این دنیا نخور. تو نباید برای رسیدن به آرزوهای خودت خدا را بخواهی.
 C خدایا اگر تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی.
 خواجه عبدالله انصاری

۳۴- بی‌توجهی به بهشت

با همین نگرش است که شاعران ما گاهی بهشت را به هیچ می‌گیرند.

- C حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم / جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم
 سعدی می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم
 حافظ باغ فردوس میارای که ما رندان را / سر آن نیست که در دامن حور آویزیم
 سعدی باغ بهشت و سایه‌ی طوبی و قصر حور / با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنیم
 حافظ از در خویش خدایا به بهشتم نفرست / که سر کوی تو از کون و مکان^۱ ما را بس
 گاهی هم شاعران ما شور و حال عاشقانه و رندانه‌ی خود را به حال و وضع بهشتیان ترجیح می‌دهند:
 حافظ بگو به خازن جنّت^۲ که خاک این مجلس / به^۳ تحفه بر سوی فردوس و عودِ مجمر کن
معنای بیت: خاک مجلس ما درویشان و عاشق‌پیشگان، به گران‌بهای و ارزشمندی عود بهشتیان است.

۱- کون و مکان: همه‌ی جهان هستی

۲- خازن جنّت: فرشته یا نگهبان بهشت که «رضوان» نامیده می‌شود؛ پس «رضوان» هم به معنای بهشت است هم نگهبان بهشت.

۳- به: به عنوان



- قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند / ما که رندیم و گدا دیر مغان^۱ ما را بس حافظ
- پدرم^۲ روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت / ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم^۳ حافظ

۳۵- نه دنیا نه آخرت، فقط خدا

✍ در همین راستا عارفان می‌گویند نه تنها دنیا برای ما بی‌ارزش است بلکه آخرت نیز در چشم ما مقداری ندارد. ما خدا را نه به طمع بهشت می‌پرستیم و نه از ترس دوزخ؛ ما او را فقط به خاطر عشق به او پرستش می‌کنیم.

📖 مفهوم ۳۴ و ۳۵ بسیار به هم نزدیک هستند و در صورت لزوم می‌شود آن‌ها را یکسان فرض کرد.

- سرم به دنیوی و عقبی فرو نمی‌آید / تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست حافظ
معنای بیت: نه به دنیا اهمیتی می‌دهم نه به آخرت؛ شگفتا از این همه اندیشه‌های عصیانی که ما در سر داریم!
- عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده^۴ / به‌جز از عشق تو، باقی همه فانی دانست^۵ حافظ
- به خرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند / دماغ کبر گدایان و خوشه‌چینان^۶ بین حافظ
- اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند / عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد حافظ
معنای بیت: عارفان در چشم‌برهم‌زدنی از هر دو عالم می‌گذرند؛ این قمار عشق است و می‌توان دست اول (داو اول) را بر سر جان بازی کرد. (اولین مرحله‌ی عاشقی گذشتن از جان است؛ پس چه رسد به دنیا و آخرت.)
- این جهان و آن جهان مرا مطلب / کاین دو گم شد در این جهان که منم مولانا
معنای بیت: از من دریاره‌ی این دنیا یا آن دنیا چیزی نپرس و نخواه که به آن‌ها توجهی داشته‌باشم؛ زیرا در عالم عشق، دنیا و آخرت محو می‌شوند و به چشم نمی‌آیند.

۱- دیر مغان: میکده، استعاره از حلقه‌ی عارفان و عاشقان

۲- پدرم: منظور حضرت آدم است که می‌گویند به خاطر خوردن گندم از بهشت رانده شد.

۳- ناخلف باشم: فرزند آن پدر نیستم. به جوی: به یک جو (به بهایی بسیار بسیار ناچیز)

۴- کارافتاده: سودازده، با تجربه در عشق

۵- معنای مصراع: هر چه به‌جز عشق تو را فناپذیر و بی‌اعتبار تشخیص داد.

۶- معنای مصراع: ببین که دماغ گدایان دنیای عشق چقدر پر از باد غرور است. (گدایان عالم عشق مغرورتر و بزرگ‌منش‌تر از آن

هستند که به مسائل دنیوی و حتی اخروی توجه نشان‌دهند.)



- C ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است / بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم
منسوب به مولانا
- C دو عالم را به یک‌بار از دل تنگ / برون کردیم تا جای تو باشد
سعدی
- C جهان و هرچه در او هست با نعیم بهشت / نه نعمتی ست که باز آورد فقیر از دوست
سعدی
- C به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم / نظر به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم
سعدی
- پس نه زیبایی‌های این دنیا می‌تواند نظر شاعر را به خود جلب کند نه زیبایی‌های آن دنیا؛ این فقط خداست که تمام وجود شاعر متوجه اوست.
- O گر نباشد هر دو عالم، گو مباش / تو تمامی، با توام تنها خوش است
عطار
- O دنیا و آخرت دو سرای است و عاشقان / قفل نفور^۱ بر در هر دو سرا زدند
عطار
- O آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست
بیدل دهلوی
- O همت طلب از باطن پیران سحرخیز / زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند
فروغی بسطامی
- O این ماحضری بود که در دیدن اول / کرد از دو جهان سیر تماشای تو ما را
صائب تبریزی
- معنای بیت: همان نگاهی که به چهره‌ی تو انداختیم آن‌چنان لذت‌بخش بود که ما را نسبت به دنیا و آخرت بی‌رغبت کرد؛ مانند غذای حاضری (پیش‌غذا) که آن‌چنان خوش‌مزه باشد که ما را سیر کند و نسبت به غذاهای اصلی بی‌میل سازد.
- گاهی هم شاعر حال و هوای مستانه و خلوت عاشقانه‌ی خود را به دنیا و آخرت نمی‌فروشد:
- O دو یار زیرک و از باده‌ی کهن دو منی / فراغتی و کتابی و گوشه‌ی چمنی
حافظ
- O من این مقام به دنیا و آخرت ندهم / اگرچه در پی‌ام افتند هر دم انجمنی^۲

۳۶- والامقامی درویشان

کعبه عارفان می‌گویند که آن‌ها گدایان سرزمین عشق‌اند و به همین دلیل نزد خدا ارج و مقام والایی دارند. آن‌ها شأن خود را بسیار بالاتر از پادشاهان و بزرگان زمین و حتی آسمان و آسمانیان می‌دانند.

- O بر آستان جانان گر سر توان نهادن / گلپانگ سربلندی بر آسمان توان زد
حافظ
- O گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین / که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
حافظ
- O گرچه بی‌سامان نماید کار ما سهلش مبین / کاندر این کشور، گدایی رشک سلطانی بود^۳
حافظ

۱- نُفور: بی‌زاری و نفرت؛ به معنای متفرد و بی‌زار هم به‌کار می‌رفته‌است؛ مثال: «گدایانی از پادشاهی نفور»

۲- معنای مصراع: اگرچه مدام دیگران در پی‌ام باشند و از من خرده بگیرند و بخواهند مرا به راه راست هدایت کنند!

۳- یعنی سلطان‌ها به گدایان سرزمین عشق حسادت می‌کنند.



○ دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار / گوشه‌ی تاج سلطنت می‌شکند گدای تو
 معنای بیت: بین که عشق و فقر اختیاری (به اختیار خود فقیرانه زیستن) انسان را به جایی می‌رساند که باعث نزول و شکستن قدرت و اعتبار پادشاهان می‌شود. (مقام و اعتبار فقیران عشق از پادشاهان بیش‌تر است.)

○ گدایانی از پادشاهی نفور / به امیدش اندر گدایی صبور
 ○ به داغ بندگی مردن بر این درد / به جان او که از مُلکِ جهان به
 ○ بی‌سر و پا گدای آن‌جا را / سر ز ملک جهان گران بینی^۱
 ○ هم در آن پابره‌نه جمعی را / پای بر فرق فرقدان^۲ بینی

سمدی
 سمدی
 هانف اصفهانی

۳۷- دولت فقر

کج در نگاه عارفان، فقر و ساده‌زیستی - که آن‌ها به اراده‌ی خود آن را برگزیده‌اند - بسیار ارزشمند است و خود، دولت و سلطنتی‌ست؛ زیرا آن‌ها را از جهان و جهانیان بی‌نیاز می‌کند.

شاید این حکایت گلستان را خوانده و به یاد داشته‌باشید که:

○ درویشی مجرد گوشه‌ی صحرایی نشسته بود. پادشاهی بر او بگذشت؛ درویش از آن‌جا که فراغ مُلک قناعت است، سر بر نیاورد و التفات نکرد.
 درویش به آنچه دارد قانع است و این قناعت او را صاحب آسایش و بی‌نیازی می‌کند، همچون پادشاهان؛ پس او پادشاه سرزمین قناعت است و دلیلی ندارد به پادشاهی دیگر توجهی کند و به خاطر او سرش را بلند کند و آسایش و خلوت خود را به‌هم بزند!

○ دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین^۳ من است
 ○ در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی^۴
 ○ آگرت سلطنت فقر ببخشند، ای دل / کم‌ترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی^۵

حافظ
 حافظ
 حافظ

۱- معنای بیت: گدای بی‌اعتبار عالم عشق به پادشاهی جهان بی‌توجه است و آن را درخور خود نمی‌داند.

۲- فرقدان: دو ستاره در اوج آسمان؛ پای بر فرق فرقدان داشتن: صاحب مقامی والا بودن

۳- حشمت: شکوه و بزرگی؛ تمکین: احترام

۴- مُنعم: ثروتمند؛ خرسندی: قناعت، رضایت به داشته‌ها

۵- از ماه تا ماهی: از اوج آسمان تا پایین زمین؛ چون بر پایه‌ی باوری قدیمی زمین بر شاخ‌های گاوی قرار دارد و پاهای آن گاو بر پشت یک ماهی است! (و حتماً وقتی ماهی می‌جنبد گاو بر پشت او تکان می‌خورد و زمین‌لرزه می‌شود!) (☺)



- حافظ
 ما را گر تو بگذاری ای نفس طامع / بسی پادشاهی کنم در گدایی
- مولانا
 ما را مسلم آمد شادی و خوش‌دلی / کز باد و بود اندک و بسیار فارغیم
- معنای بیت: رسیدن به شادکامی و رضایت برای ما قطعی است زیرا دیگر به فکر مسایل عالم نیستیم و در دل نمی‌گوییم ای کاش چیزی کم یا زیاد می‌بود یا کم یا زیاد باد.
- وحشی بافقی
 مستغنی^۱ است از همه عالم گدای عشق / ما و گدایی در دولت‌سرای عشق
 (نوع «و» در مصراع دوم چیست؟^۲)
- نزاری قهستانی
 مرا خدای تعالی ولایتی داده است / ولایتی ست که نامش قناعت‌آباد است

۳۸- نیاز به راهنما

گروهی از عارفان اعتقاد دارند که سیر و سلوک عارفانه، راهی پرپیچ‌وخم و خطرناک است؛ پس نباید آن را بدون راهنمایی پیر و مرشد- که قبلاً این راه را پیموده‌است- طی کرد.^۳ زیرا امکان گم شدن و تشخیص ندادن راه از چاه بسیار است.

در ادبیات عرفانی ما «خضر»- که راه رسیدن به آب حیات را می‌دانست- نماد رایجی ست برای مرشد و راهنما در مسیر عرفان:

- حافظ
 طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی
- حافظ
 گذار بر ظلمات است خضر راهی کو / مباد کآتش محرومی، آب ما ببرد
- معنای بیت: برای رسیدن به مقصودمان باید از راهی ناشناخته و تاریک بگذریم پس کجاست راهنمایی راه‌آشنا که به ما یاری رساند؛ مبادا که از او محروم بمانیم و گمراه شویم و آبرویمان بر باد رود!
- حافظ
 به کوی عشق منه بی دلیل^۴ راه قدم / که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
- حافظ
 در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود / از گوشه‌ای برون آیی کو کب هدایت

۱- مُستغنی: بی‌نیاز

۲- پاسخ: بله، واو همراهی

۳- این اعتقاد آرام‌آرام میان عارفان ایرانی رسوخ کرد و در دوره‌ی صفوی قوت بسیار یافت تا جایی که داشتن یک قطب یا ولی و پیروی از او را لازمی راه عرفان می‌دانستند. برخلاف عارفان آغازین که معتقد بودند هر کسی باید راه رسیدن به خدا را خودش جست‌وجو کند و ارتباط با صاحب هستی نیاز به واسطه‌گری دیگری ندارد، مگر کسی می‌تواند واسطه‌ی عشق باشد؟!

۴- دلیل: در اصل یعنی راهنما



- ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی / تا راهرو^۱ نباشی کی راهبر شوی
حافظ
- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / هان ای پسر بکوش که روزی پدر^۲ شوی
حافظ
- دلا گر می‌روی راه حقیقت / مشو ایمن^۳ که بس راهی خطیر است
ایرج لاهیجی
- توانی بود سالک^۴ در ره عشق / تو را گر رهنما ارشاد پیر است

۳۹- کوشش بیهوده به از خفتگی

کوشش در راه عشق و عرفان حتی اگر به مقصود نرسی نیز بازنده نیستی؛ زیرا نفس عاشق شدن بسیار ارزشمند است و فرق است میان کسی که هیچ تلاشی نمی‌کند تا کسی که تلاش و همتش را به کار می‌بندد اما به نتیجه نمی‌رسد.

- مرغ چون از زمین بالا پرد، اگرچه به آسمان نرسد، این قدر باشد که از دام دور باشد؛ هم‌چنین اگر کسی درویش شود و به کمال درویشی^۵ نرسد، این قدر هست که از زمره‌ی خلق و اهل بازار ممتاز باشد.^۶ مولانا
- دوست دارد یار این آشفستگی / کوشش بیهوده به از خفتگی
مولانا
- به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / که گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم
سعدی
- دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم
سعدی
- چه توان کرد اندر این دریا / دست و پایی ز نیم تا نفسی ست
پروین

فکر کنم دیگر یک دوره و تمرین لازم باشد؛ موافقتی؟ به هر حال من که نمی‌توانم شما را به کاری وادار کنم؛ نهایت کاری که از دستم برمی‌آید این است که تمرین طرح کنم و به شما توصیه کنم که بعد از دوره کردن مفهوم‌های ۲۰ تا ۳۹ آن را هل کنید. ممنونم!

۱- راهرو: پیرو، مرید

۲- «پدر» در این جا یعنی عارف کامل که مسئولیت راهنمایی سالکان و مریدان را برعهده دارد، پیر و مرشد، مراد.

۳- مشو ایمن: خیالت راحت نباشد، احتیاط کن

۴- سالک: رهرو، رونده در راه عرفان

۵- کمال درویشی: رسیدن به قرب الهی

۶- یعنی دست کم، دیگر جزء دنیا دوستان و اسیران دنیا نخواهد بود.



تمرین: در میان بیت‌های زیر، جفت‌بیت‌هایی را که مفهوم مشترکی دارند پیدا کنید.

- ۱- با وجود عقل و دین سامان نگیرد کار عشق / در هجوم این شدی آن هر دو یغما کاشکی
امیر علی شیر
- ۲- چون تو پیدا آمدی چون آفتاب / گر شوم چون سایه ناپیدا خوش است
عطار
- ۳- دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد / خلیل من همه بت‌های آزری بشکست
سعدی
- ۴- خواب و خورت ز مرتبه‌ی خویش دور کرد / آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب‌و‌خور شوی
حافظ
- ۵- من بودم و نمودی و باقی خیال تو / رفتم که پرده‌ای بکشم بر نمود خویش
وحشی بافقی
- ۶- از آن زمان که بر این آستان نهادم روی / فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است
حافظ
- ۷- طیران مرغ دیدی؟ تو ز پایبند شهوت / به درآی تا ببینی طیران آدمیت
سعدی
- ۸- سایه‌ی طوبی و دلجویی حور و لب حوض / به هوای سر کوی تو برفت از یادم
حافظ
- ۹- اندیشه‌ی روزگار جانم فرسود / این عقل فضول را جنون بایستی
صاحب مازندرانی
- ۱۰- غلام همت آنم که پایبند یکی‌ست / به جانبی متعلق شد از هزار برست
سعدی
- ۱۱- چشم زاهد از لقای دوست باشد بر بهشت / کی توان بردن ز طبع طفل، استسقای شیر
سعدی
- ۱۲- با من راه‌نشین خیز و سوی میکده آی / تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب‌جاهم
حافظ

پاسخ:

- ۱ و ۹؛ مفهوم مشترک: گریز از عقل (البته در بیت اول تقابل عشق و تشریح نیز مطرح شده است. منظور شاعر از «این هر دو» همان عقل و دین است.)
- ۲ و ۵؛ مفهوم مشترک: فناء فی الله («نمود» در بیت پنجم یعنی ظاهر، پوخته)
- ۳ و ۱۰؛ مفهوم مشترک: در دل عارف فقط عشق خدا هست.
- ۴ و ۷؛ مفهوم مشترک: بریدن از دنیا و نفسانیات برای رسیدن به کمال
- ۶ و ۱۲؛ مفهوم مشترک: والامقامی درویشان
- ۸ و ۱۱؛ مفهوم مشترک: بی‌توجهی به بهشت (معنای بیت یازده: زاهد مانند کودک شیرخواره است و هنوز به رشد عقلی و روحی نرسیده است چراکه در آن دنیا در پی لذت‌هایی است که در این دنیا نیز موجود بوده و به لذت عشق به خدا و بودن در کنار خدا پی نبرده است. بنابراین این بیت در نكوهش دل بستن به لذت‌های بهشتی‌ست.)



۴۰- خوش باشی

برخی از شاعران و اندیشمندان ایران گفته‌اند: دنیا ارزش غم خوردن را ندارد؛ زیرا نه آمدنمان به این دنیا به اختیار خودمان بود و نه رفتنمان به دست خودمان؛ از کار روزگار هم که کسی سر در نیاورده است؛ پس چرا باید به خاطر این دنیا که نه از آغاز و انجامش باخبریم نه سررشته‌ی امورش در دست ماست، رنج بکشیم و غصه بخوریم؟ این چند روز عمر را به خوشی می‌گذرانیم و منتظر می‌مانیم تا ببینیم بعد چه پیش خواهد آمد! این تفکر - که می‌شود آن را نوعی پوچ‌گرایی مثبت و مستانه به حساب آورد - در شعر خیام رخ نمود و به شعر شاعران اندیشمندی چون حافظ راه یافت.

- برخیز و مخور غم جهان گذران / خوش باش و دمی به شادمانی گذران
خیام
- می‌نوش ندانی ز کجا آمده‌ای / خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت
خیام
- ا، دل غم این جهان فرسوده مخور / بیهوده نه‌ای، غمان بیهوده مخور
○ پس بوده گذشت و نیست نابوده پدید / خوش باش غم بوده و نابوده^۱ مخور
خیام
- ماییم و می و مطرب و این کنج خراب / جان و دل و جام و جامه در رهن شراب^۲
○ فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب / آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب^۳
خیام
- بیا که قصر امل سخت سست‌بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
حافظ
- پیوند عمر بسته به مویی‌ست هوش‌دار / غم‌خوار خویش باش، غم‌روزگار چیست؟
حافظ
- پنج روزی که در این مرحله فرصت داری / خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
حافظ
- به می عمارت دل کن که این جهان خراب / بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت
حافظ
- معنای بیت: به کمک شراب دلت را آباد و شاد نگه‌دار زیرا دنیا در پی نابود کردن ماست و سرانجام همه‌ی ما مرگ است (پس تا زنده‌ایم مست و شادمان باشیم و غم نخوریم).
- اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد / نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد
حافظ
- («نه» در این بیت به چه معنایی است؟^۴)
- معنای بیت: اگر باده نبود و غم‌روزگار را از دل ما نمی‌زدود، سختی‌های حوادث روزگار ما را از پا درمی‌آورد.

۱- بوده و نابوده: گذشته و آینده

۲- همه چیز خود را به‌گرو داده‌ایم و شراب خریده‌ایم.

۳- خاک و باد و آب و آتش: چهار عنصر سازنده‌ی کل جهان از دید گذشتگان

۴- پاسخ: این‌طور نباشد که



کلمه کاشانی

کسی که دل به غم روزگار کرد گرو / گرفت جام جم و کاسه‌ی گدایی کرد
(می‌توانید این بیت را خودتان معنا کنید؟^۱)

علامه طباطبایی

گره را ز راه جهان باز کن / که آسان کند باده دشوارها

۴۱- دم‌غنیمت‌شماری

کلمه دم‌غنیمت‌شماری مفهومی است بسیار نزدیک به خوش‌باشی با این مضمون که باید لحظه‌ها مان را دریابیم و آن‌ها را با خوشی بگذرانیم. غم گذشته و آینده را نباید بخوریم زیرا اختیار هیچ‌یک از آن‌ها در دست ما نیست اما این لحظه از آن ماست؛ پس آن را از دست ندهیم.

بر نامده و گذشته بنیاد مکن / حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
 هرگز غم دو روز مرا یار نگشت / روزی که نیامده‌است و روزی که گذشت
 پر کن قدح باده که معلوم نیست / کاین دم که فروبرم برآرم یا نه
 گویند بهشت و حور عین^۲ خواهد بود / آن‌جا می و شیر و انگبین خواهد بود
 گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک / چون عاقبت کار، چنین خواهد بود
 سعدیا دی رفت و فردا هم‌چنان موجود نیست / در میان این و آن فرصت شمار امروز را
 روز بهار است خیز تا به تماشا رویم / تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
 آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد / حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
 گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است / عیش با آدمی‌ای چند پریزاده کنی ...^۳
 ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی / مایه‌ی نقد بقا را که ضمان خواهد شد^۴
 آنچه از دست رفته، گذشته است و آنچه باید بیاید در کجاست؟ پس برخیز و فرصت را در میان این دو
 نیستی غنیمت‌شمار.
 آسمان را بنشانیم میان دو هجای هستی
 دو هجای هستی، دم و بازدم است و شاعر می‌گوید که باید تمام جهان‌مان را همین فاصله‌ی میان دم و بازدم خود بدانیم. (یعنی سهم ما از دنیا همین لحظه‌ای است که در آن به سر می‌بریم.)
 منسوب به حضرت علی (ع)

۱- معنای بیت: کسی که دلش را- که باید پر از شادی و سرمستی باشد- جایگاه غم می‌سازد، مانند کسی‌ست که از جام جم به عنوان کاسه‌ی گدایی استفاده می‌کند! (حیف است که دل به غم بدهی.)

۲- حور عین: زنان سیاه‌چشم بهشت

۳- یعنی همین دنیا را غنیمت می‌شماری و عیشت را به تعویق نمی‌اندازی.

۴- معنای مصراع: چه کسی ضمانت خواهد کرد که فردا هم ما باقی مانده‌باشیم؟



۴۲- توجه به بی‌اعتباری وجود انسان

کج توجه و گاهی اعتراض به بی‌اعتباری وجود انسان، موضوع مهمی در شعر فارسی است. شاعران می‌پرسند چرا باید انسان‌هایی والا، زیبا، عاشق و ... به این سادگی بمیرند و خاک شوند و از خاک آن‌ها علف سبز شود یا کوزه و سفال ساخته‌شود؟

- هر سبزه که بر کنار جویی رُسته است / گویی ز لب فرشته‌خوبی رُسته است
- پا بر سر سبزه تا به‌خواری ننهی / کان سبزه ز خاک لاله‌رویی رُسته است
- خیام پس سبزه‌ای که از خاک می‌روید و ما بی‌توجه بر آن پا می‌گذاریم، می‌تواند از خاک تن فردی فرشته‌خو یا لاله‌رو روئیده باشد، و این است سرنوشت انسان در این جهان!
- چون ابر به نوروز رخ لاله بشست / برخیز و به جام باده کن عزم درست
- کاین سبزه که امروز تماشاگه توست / فردا همه از خاک تو بر خواهد رُست
- خیام در رباعی زیر، خیام وجود انسان را همچون جامی زیبا و تحسین‌برانگیز می‌داند، ساخته‌ی دستان هنرمند آفریدگارش که:
- جامی‌ست که عقل، آفرین می‌زندش / صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش^۱
- این کوزه‌گر دهر^۲ چنین جام لطیف / می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش!
- دی کوزه‌گری بدیدم اندر بازار / بر پاره‌گلی لگد همی‌زد بسیار
- و آن گِل به زبان حال با او می‌گفت / من همچو تو بوده‌ام مرا نیکو دار!
- خیام حالا خودتان می‌توانید این بیت را معنا کنید؟
- گرد از رخ نازنین به آزرَم افشان / کان هم رخ خوب نازنینی بوده است
(سعی کنید؛ حتماً از عهده‌اش برمی‌آیید.)^۳
- هر گل نو ز گل‌رخی یاد همی‌کند ولی / گوش سخن‌شنو کجا، دیده‌ی اعتبار کو
- حافظ **معنای بیت:** هر گل تازه‌ای که می‌روید باید ما را به یاد انسانی زیبارو بیندازد- که درواقع این گل از خاک تن او روئیده‌است- اما دریغ که کسی به این اشاره‌های طبیعت توجهی ندارد و عبرت نمی‌گیرد.

۱- معنای مصراع: بر پیشانی او از سر مهر بوسه‌های بسیار می‌زند (او را عزیز می‌دارد).

۲- کوزه‌گر دهر: روزگار به کوزه‌گری مانند شده‌است که جامی به این زیبایی و ظرافت را می‌سازد و ...

۳- گفتم که باید خودتان این بیت را معنی کنید؛ ثقل و تنبلی ممنوع! (از من هم کاری ساخته نیست؛ بلد نیستم! ☹)